



داکتر سید موسی صمیمی

ریشه های عقیدتی و پس منظر سیاسی "گروه تکفیری طالبان"

از آن زمان (۱۶/۱۵ سپتامبر) به این سو که گروه طالب، به ویژه بخش گروه حقّانی غلجایی تبار در تداوم خصومت تاریخی با گروه ملا غنی برادر درانی تبار، "ارگ نشین" گردیده اند، نوشته های زیادی، نظر به دیدگاه های ایدئولوژیک و مواضع سیاسی هر گروه هم از طرف نخبگان افغان و هم از طرف اندیشکده های جهان در مورد گروه طالب رقم زده شده اند، از جمله تنها در Foreign Affairs، جریده معتبر اندیشکده امریکایی در حدود ده نوشته در این مورد پیشکش گردیده، که آخرین آن تحت عنوان "القا عده در رویارویی با دولت اسلامی" با عنوان تحتانی "کشمکش نیرو های جهاد در افغانستان طالبان" به قلم کول بنزل، "کارشناس سیاسی افغانستان" بتاريخ ۱۴ سپتامبر نشر گردیده است.

من عجالاً قصد "انگولک" به این ارزیابی ها را ندارم. ولی این جانب در گام نخست در خطاب به کسانی مینویسد که میگویند در مورد کار روایی های طالب نباید "پیش داوری" کرد، بگذارید تا دیده شود که رهکار آنها کشور را به "کجا آباد" میکشاند، پس از آن میتوان در مورد، بر کرسی قضاوت نشست. نوشته دست داشته بازتاب برداشت نویسنده از اوضاع مسلط در رابطه با گروه طالب در سال ۲۰۱۲ میباشد. در این نوشته از یک سو بر ریشه های عقیدتی و پس منظر سیاسی یک جریان التقاطی (متشکل از جزم گرایی دینی و ادعای تک تباری بدوی) روشنی انداخته شده و از سوی دیگر و در حین حال نقش اسلام آباد در مورد بسیج یک گروه دهشت افکن به مثابه ابزار سیاسی در خدمت استراتژیک پاکستان بررسی و بیان میگردد. ؛ نکاتی که اگر اشخاص انفرادی آن را آگاه و یا ناآگاه، غرض "تطهیر این گروه" به باد فراموشی سپرده باشند، ولی در حافظه جمعی و تاریخی باشند گان هندو کش (سیاه کوه ها) حک گردیده اند.

در لابلای ورق پاره های رویداد های افغانستان

گفتمان

گرفته شده از ص ۷۴ تا ۱۰۲ از کتاب :

بحران افغانستان

نگاهی بر رکود نسبی تاریخی و چالش های معاصر

نویسنده: داکتر سید موسی صمیمی

ناشر: همایش اقتصاد سیاسی / جمهوری اتحادی آلمان

Forum of Political Economy

چ

اپ: د ملالی مطبعه / افغانستان ، سال ۲۰۱۴

بخش اول

فرایند "نظام التقاطی" طالبان از یک گروه "نام نهاد نظام مند" تا یک گروه "اخلالگر واقعی"

اکتوبر سال ۲۰۱۲

پیشگفتار

بخش اول: "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک "نیروی نام نهاد نظام مند" میلی

۱. هجوم بر شهر کابل
۲. نیاز کشورهای دیگر برای "برقراری یک گروه نظام مند"
۳. زیر ساخت نظری نظام التقاطی گروه طالب
۴. ابعاد دینی طالبان در گرو "مدرسه دیو بندی و توام با چاشنی وهابیت"
۵. ذهنیت سیاسی و حکمرانی دنیوی گروه طالبان
۶. ساختار تباری تحریک اسلامی طالبان
۷. تجربه های تاریخی عملکردهای طالبان

بخش دوم: "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه ی "گروه اخلالگر"

۱. سرگیجه گی گروه طالب تا سرباز گیری دوباره
۲. بازنگری اسلام آباد در مورد بسیج یک نیروی تاثیر گذار دهشت افکن
۳. ساختار سیاسی- نظامی طالبان به مثابه ی "گروه اخلالگر"
۴. سیاست تخریب زیر ساخت ها و قتل نیروهای مخالف در افغانستان
۵. جبران سست شدن تکیه گاه تباری طالب توسط نابسامانی های ساختاری
۶. نابسامانی های ساختاری نظام به نفع طالب

بخش سوم: تمویل پروژه "اخلال گری" طالب

بخش چهارم: گفتگو با طالبان: رهکار عاری از خرد سیاسی

چکیده نوشتار

رویکرد ها

بخش اول: "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک "نیروی نام نهاد نظام مند" میلی

پیش گفتار

به تاریخ ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۹۶ نیروهای مسلح "تحریک اسلامی طالبان" از سه طرف بر شهر کابل هجوم بردند. طالبان از تابستان سال ۱۹۹۵ به این سو دامنه های کوه های آسه مایی و شیر دروازه را، که قسمی در اثر زد و خورد های نیروهای رقیب و متخاصم مجاهدان به تل خاک مبدل گردیده بود، مورد حمله های موشکی و هوایی شدید قرار داده بودند. در طول این زمان نیروهای احمد شاه مسعود، فرمانده اسطوره ای شورای نظار، که از تجارب کافی جنگی برخوردار بودند، در مقابل ملیشه های طالبان سینه های شان را سپر نموده بودند. ولی در شب ۲۷ سپتامبر مسعود، بنا بر ادعای خودش "برای جلوگیری از خون ریزی بیشتر، راهبرد عقب نشینی" را به سوی پنج شیر به اجبار در پیش گرفت.

با هجوم ملیشه های طالب در کابل و پیامد های ناشی از آن در تاریخ سرزمین هندو کش برهه ای جدیدی آغاز گردید. این دوره از یک طرف با ابعاد "بنیاد گرایی دینی پیکار جو و جزم گرا" و "تبار گرایی بدوی بی امان سیاسی" نوع طالبی همراه بود. از سوی دیگر در طول زمان دگرگونی های بنیادی بوقوع پیوستند که محتوای جنبش طالبی را از یک "نیروی نام نهاد نظام مند" به یک "گروه واقعی اخلاکگر" تبدیل نمود.

در این نوشته، نخست تضاد بین عقاید دینی و نظرات دنیوی طالبان (بنیاد گرایی دینی تسلی در رویارویی با تبار گرایی بدوی)، یا به عبارت دیگر خوانش "التقاطی" نظام طالبی ترسیم می گردد. پس از آن نظری بر ابعاد دهشت افکنی این "گروه اخلاکگر" انداخته می شود. در اخیر تلاش های حکومت کابل در قبال "گفتگو با طالبان" به مثابه یک رهکار عاری از خرد سیاسی و به دور از مشارکت ملی مورد بحث قرار می گیرد.

۱. هجوم بر شهر کابل، چرخشی در گسترش قدرت طالبان

پیوست با تصرف شهر کابل، ملیشه های طالبان خوانش خود شان را از "نظام اسلامی" در چارچوب "امارت اسلامی افغانستان" اعلام نمودند، که در آن می بایست "شریعت اسلامی" با تمام جزئیات آن، نظر به تعبیر خود ملا ها و آخوند های طالبان حکمفرما می گردید. در نخستین روز حاکمیت استبدادی طالبان در کابل، این شهر باستانی قتل دهشت انگیز رخ داد. داکتر نجیب، رییس جمهور پیشین نظام دیوان سالار حزب "دموکراتیک خلق"، و برادرش با زور سر نیزه از دفتر سازمان ملل متحد بیرون کشیده شدند و به قتل رسیدند. سپس اجساد شان در چهار راه به تماشا گذاشته شدند.

نوربرت هول، نماینده ویژه آن زمان سازمان ملل متحد در افغانستان و پطروس غالی، دبیر کل سازمان ملل، هم صدا این عمل طالبان را بلا فاصله محکوم نمودند و آن را تخطی بر حریم سازمان ملل متحد در افغانستان خواندند. [۱] اما جنایت هنوز هم بزرگتر طالبان ضربه آنها بر حقوق مدنی زنان بود؛ حقوقی که پیش از آن نیز تا اندازه ای بنا بر چالش های ساختاری محدود گردیده بود. در فردای تصرف شهر کابل فرمانی صادر گردید که تمامی خانم های که در دفاتر رسمی مشغول کار می باشند، در خانه های شان بمانند و به کار دولتی حاضر نشوند. [۲] علاوه بر آن بایست تمام زن ها چادری به سر نمایند و بدون محرم از خانه های شان بیرون نشوند. به تعقیب این اوامر گروه طالبان، فرمان های دیگری نیز صادر گردیدند، مانند اینکه مکاتب دخترانه بسته شوند، دختران و زنان دیگر اجازه نداشته باشند به تحصیلات شان در دانشگاه ها ادامه دهند. باید افزود که در این زمان در حدود پنجاه در صد محصلان دانشگاه کابل را دختران و خانم ها تشکیل می دادند. [۳] گروه طالبان در کنار سیاست تبعیض جنسیتی، شنیدن نغمه های دلنواز موسیقی را منع قرار دادند و از این طریق ضربه مدهش بر فرهنگ "کوچه خرابات"، این دیر عشق و صفا وارد نمودند. همچنان کتاب های را که طالبان به تعبیر تنگ نظرانه ای خودشان غیر اسلامی

می خواندند، طعمه ی آتش کردند. طالبان پس از آن به سراغ ریش مردان رفتند. مردان مجبور گردیدند که مانند خود طالبان "ریش های بلند و بمیل" داشته باشند، کلاه بر سر بگذارند و یا دستار ببندند. به این ترتیب گماشتگان چماق بدست دفتر "امر به معروف و نهی از منکر" که در خصومت ویژه ای با شیوه ی زندگانی شهری و فرهنگ مدنی قرار داشتند، باشندگان شهر کابل و پس از آن اهالی شهر های بزرگ دیگر افغانستان را به گروگان سیاسی شان مبدل کردند.

طالبان، در دور حاکمیت استبدادی خویش با هر نوع دگر اندیشان، دگر کیشان و دگر پوشان در تخاصم قرار گرفتند، سیاست های "زمین سوخته"، "پاکسازی تباری" و "تطهیر مذهبی" این گروه سیاه اندیش تنش های تباری و خصومت های مذهبی را بیشتر و سر زمین کوهپایه های هندو کش را به ماتم سرا و لانه ای دهشت افکنی جهانی تبدیل نمودند.

۲. نیاز کشورهای دیگر برای "برقراری یک گروه نظام مند"

"تحریک اسلامی طالبان" به مثابه گروه کوچک چند نفری و نخست متشکل از حلقه های "مجاهدان آواره" که پس از کسب قدرت سیاسی توسط گروه های مجاهدان نیرومند در کابل، اکنون در حالت "سراسیمگی سیاسی و آشفتگی روانی" قرار گرفته بودند، در نطفه محصول "تثنت سیاسی و پراگندگی نظامی" اوضاع حاکم همان زمان خوانده شده می تواند. ولی پویایی بخصوص شرایط درونی کشور، حاکمیت متزلزل گروه غیر پشتون تبار در کابل و روابط حکومت کابل با جمهوری اسلامی ایران و قسما روسیه منجر به آن گردیدند که یک سری از نیرو های عجالتاً "شکست خورده ی درونی"، که خود را از نگاه تاریخی وارثان "تخت و تاج در کابل" می دانستند، در تباری نزدیک با کشور ها و حلقه های بیرونی که در بیست سال گذشته در شکل گیری نیروهای هوادار خویش سرما به گذاری های هنگفت نموده بودند، برای استرداد قدرت سیاسی طرح جدیدی پیشکش نمایند. نخست از همه پاکستان که از ابتدا در جهت به کرسی نشاندن گلب الدین حکمتیار در کابل تلاش می کرد، بالاخره مجبور به باز نگری راهبرد سیاسی-نظامی خویش گردید. پاکستان در طول دهه مقاومت نه تنها مهماندار گروه های اسلام گرای غیر متجانس افغانی بود، بلکه بویژه نظامیان و دستگاه استخبارات آن کشور (ISI) بمثابه ی گردانندگان اصلی چرخ های جنگی و طراحان راهبردی مقاومت افغانی عمل می کردند. با در نظر داشت این پس منظر، اسلام آباد "صلاحیت" به کرسی نشاندن اشخاص وفادار به خود در کابل را "حق سیاسی" خویش می دانست. با در نظر داشت مرز جنجال بر انگیز "دیورند" از یک سو و مناقشه تاریخی کشمیر با هندوستان از سوی دیگر، "حکومت کابل" گوش بفرمان "جوابگوی خواست های "عمق راهبردی"، "بازار فرآورده ها و سرما به های پاکستانی" و در اخیر "گذرگاه" مناسب به سوی ذخایر زیر زمینی غنی کشور های تازه نفس آسیای مرکزی پنداشته می شدند. در این راه اسلام آباد، مانند گذشته ها از پشتیبانی سیاسی، حمایت های نظامی و امداد مالی کشور های عربی خلیج (تحت رهبری عربستان سعودی) و ایالات متحده آمریکا، تحت تاثیرگذاری مشاورین امریکایی افغان تبار شووینست بر خوردار بود. عربستان سعودی در تخاصم مذهبی، با "تشیع" در ایران و رقابت های راهبردی با جمهوری اسلامی آن کشور برای پخش و اشاعه "وهابیت" در منطقه به پاکستان تکیه می کرد و در این راستا اسلام آباد از امکانات سر شار مالی عربی برخوردار می گردید. کشور های غربی و بویژه ایالات متحده آمریکا که با خروج نیرو های شوروی از سرزمین هندوکش در "جنگ نیابتی" بر حریف خویش پیروز گردیده بودند، برای مدتی در افغانستان از خویشتنداری کار می گرفتند. ولی با تثنت روز افزون اوضاع در افغانستان، عدم تحکیم قدرت مرکزی و با برداشت آنها در مورد نقش روز افزون ایران و روسیه، در نتیجه امریکا اهداف راهبردی خویش و به ویژه برای طرح های استخراج و لوله کشی های گاز و نفت خویش را در آسیای مرکزی با خطرات جدی مواجه می دید.

از همین جاست که بازیگران سیاسی پاکستان، از جمله نصیرالله بابر، وزیر امور داخله حکومت همان زمان بی نظیر بوتو، نخست وزیر و فضل الرحمن، امیر جمعیت علمای پاکستان و رییس دفتر روابط خارجی پارلمان مرکزی آن کشور

در هم‌نوایی با نیروهای تبارگرای افغانی، از جمله حامد کرزی و زلمی خلیلزاد، پشتیبانی عربستان سعودی و حمایت‌های آمریکا طرح نظام سیاسی تازه‌ای را ریختند. این اتحاد غیر متجانس تلاش گسترده و همه‌جانبه‌بخش داد تا این طرح را از طریق عقب‌مانده‌ترین گروه اسلام‌گرا، پرخاشگر و فاقد درایت سیاسی پیاده نماید. با گسترش قدرت نظامی طالبان در بخش بزرگ خاک افغانستان، این امکان به وجود آمد تا در سرزمین هندوکش عجالتاً "آرامش گورستان" حاکم گردد و گروه طالبان، این دشمنان خرد و آزادی، به مثابه گویا یک "نیروی نظام مند" برگرده مردم افغانستان سوار شود.

۳. زیر ساخت نظری نظام التقاطی گروه طالب

از "تحریک اسلامی طالبان" در ادبیات مروج و مسلط سیاسی، به مثابه یک گروه "بنیاد گرا و افراطی" تذکر می‌رود. در این قطار پژوهشگران سیاسی هم هستند که یک قدم فراتر گذاشتند و پیوست با اسم این گروه پسوند "جدید"ی را بکار بستند و به این ترتیب طالبان را "گروه بنیادگرای جدید" می‌نامند. با وجود همه "سادگی و زود فهمی" که در این اصطلاح دیده می‌شود، این وجه تسمیه به هیچ وجه جوابگوی اصل دوگانگی ایدئولوژیک، سیاست متضاد و عملکردهای متناقض طالبان در دوران حاکمیت شان بوده نمی‌تواند. با اندکی تأمل بزودی روشن می‌گردد که شیوه فکری طالبی در پیوند با عملکردهای آنها نمی‌تواند تنها و تنها در چارچوب "بنیاد گرایی اسلامی" - دیرینه و یا جدید - خلاصه گردد. از همین جاست که بایست در مورد تشخیص شیوه فکری طالبی، بخش‌های "دینی و سیاسی" آن را از هم تفریق نمود و جداگانه مورد غور قرار داد. بنیادگرایی اسلامی معمولاً به آن شیوه فکری دینی-سیاسی اطلاق می‌گردد که با تمسک به "اصول و بنیاد دین"، در کل به شکل ماکیاولیستی که معتقد به توجیه وسیله توسط هدف می‌باشد و حاکمیت متولیان دین (علما و فضلاء دین با گزینش خودشان) را پیاده می‌سازد. از این نگاه گروه طالب در نخستین نظر می‌تواند "بنیادگرا" خوانده شود. ولی پسوند "اسلامی" این اصطلاح به وضاحت تام بیانگر این نکته است، که در عملکرد گروه بنیادگرا هر نوع "تبعیض تباری" خلاف "اصول دین" تلقی می‌گردد. طوری که در قرآن کریم گفته می‌شود که "گرامی‌ترین شما پرهیزگارترین شماست". از آن جایی که عملکردهای طالبی با "تبعیض تباری" توأم بوده است، پس تنها "بنیاد گرایی دینی" در تشخیص شیوه فکری طالبی بسنده نمی‌باشد. از همین جاست که گروه طالب، به نظر نوییند، به مثابه ی یک "حلقه التقاطی"، گرد آمده از عناصر ناساز و اندیشه‌های متناقض دین‌گرای و تبارگرایی عرض اندام می‌نماید.

۴. ابعاد دینی طالبان در گرو "مدرسه دیو بندی و توأم با چاشنی وهابیت"

راه ورسم دینی گروه رهبری طالبان غیر متجانس و تعبیر آن‌ها از "شریعت" سفت و متصلب می‌باشد. کفایت‌های دانش دینی آنها محدود و نا هنگام (anachronistic) هستند. آنها از گفتمان خرد گرایی "دینی" که دست کم از زمان الفارابی و ابو علی سینا به این سو موضوع بحث بوده است، هرگز نشنیده و آگاهی ندارند. طالبان در مجموع خود را پیروان مذهب حنفی و آنهم شاخه محافظه کار "مدرسه ی دیوبندی" می‌خوانند. با سقوط امپراتوری مغل در هندوستان جنبش اسلامی متمایل به عرفان تحت رهبری شاه ولی الله (۱۷۰۳ تا ۱۷۶۴) به حرکت پرخاشگر سید احمد برلوی (۱۷۷۶ تا ۱۸۷۶) مبدل گردید. [۴] برلوی، بنیادگذار "طریقه محمدی" علیه استعمار بریتانیای کبیر در هند اعلام "جهاد" نمود. به این ترتیب وی تهداب مبارزه ضد استعماری را در نیم قاره هند گذاشت. [۵] جنبش "طریقه محمدی" در سال ۱۸۶۷ منجر به تاسیس "مدرسه دیو بند" در شهرک دیو بند در جوار شهر بزرگ دهلی گردید. مولانا محمد قسیم نوتوی، بنیانگذار "مدرسه دیو بند" این بنیاد را به آموزشگاه نخبگان مذهبی پرخاش گر تبدیل نمود. وی با برچسب "بدعت" با هر نوع "نوآوری" مخالفت نمود و سخت پابند ارتدکسی

(راست دینی یا ناب گرایی) و معتقد و متعصب به اصول اولیه اسلامی بود. پس از تجزیه نیم قاره هند، قرائت دینی "مدرسه دیوبند" از اسلام در پاکستان ادامه پیدا کرد و منجر به تاسیس یک سری از مدرسه های عالی دینی، از جمله "دارالعلوم دینی حقانی" در "اکوره ختک" گردید.

اکوره ختک، در نزدیکی اسلام آباد، پایتخت پاکستان به یکی از مرکز های بزرگ دینی و اردوگاه های آموزشی مبدل گردیده است. با تبلیغ "نظام مصطفا" توسط ضیالاحق، رییس جمهور اقتدار گرا و نظامی پاکستان، با پشتیبانی عربستان و در تبانی با استراتژی ایالات متحده امریکا، نه تنها در خود کشور پاکستان بلکه در منطقه از جنبش و پویایی خاصی برخوردار گردید. نفوذ گروه ها و حلقه های اسلام گرا در نظام اداری و اردوی پاکستان روز افزون گردید. گرچه در رابطه با جنبش مقاومت افغانستان، به ویژه در قبال همکاری با گلب الدین حکمت یار نیرو های اسلامی پاکستان و بخصوص "جماعت اسلامی پاکستان"، تحت رهبری قاضی حسین سهم بسزایی داشته اند، ولی در رابطه با سر و سامان دادن گروه طالب، "جمعیت العلمای پاکستان" تحت رهبری مولانا سمیع الحق نقش تعیین کننده بازی می نماید. سمیع الحق "پدر معنوی" و رهبر دینی طالبان خوانده می شود. آن رهبران طالبان که از "آموزش عالی دینی" برخوردار اند، از جمله امیر خان متقی و خیر الله خیرخواه در قطار فارغ التحصیلان این مدرسه محسوب می شوند.

گرچه که شیوه فکری "مدرسه دیوبند" زربنای عقیدتی رهبران طالب را شکل می دهد، ولی نظر به یک رشته از ملاحظات منطوقی و نفوذ روز افزون "وهابیت"، بویژه "جنبش سلفیون" عقاید دینی و بخصوص بخشی از سیاست های طالبان، سخت در گرو این شیوه دیرینه ی مذهبی محافظه کار قرار گرفته است. به "وهابیت" بشکل عنعنوی در افغانستان با دید شک و تردید نگریسته شده، بعضی عملکردهای ناشی از آن، مثلا منع احترام به مزار های اولیا و قبور نیاکان، با اسلام نرمش پذیر توده های مسلمان افغانستان در رویاروی قرار می گیرند. محمد ابن عبدالوهاب، بنیانگذار "وهابیت" در قرن هجدهم تلاش نمود که -به گفته خودش- "نو آوری ها" را در اسلام از بین ببرد و از این طریق به شکل اصلی و دیرینه اسلام دست یابد. او پس از تلاش های زیاد و نوشتن اثر "توحید" توانست در حدود سال های ۱۷۴۰ در شبه جزیره عربستان با ابن سعود، قوم شمشیر زن آن زمان تعهدات ببندد. گرچه "وهابیت" یک جریان دینی با قرائت سفت مدرسه تسنن حنبلی خوانده می شود، ولی ریشه وهابیت بیشتر از جنبش سلفی آب می خورد، جنبشی که در برگشت به "اسلام ناب" دوران خلفای راشدین یعنی "سلف صالح" استناد می کند. در این راستا ابوالعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه، برای محمد ابن عبدالوهاب به مثابه الگو قرار می گیرد، ابن تیمیه که در "حران" در جوار شهر دمشق سوریه تولد شده (۱۲۶۳ تا ۱۳۴۳)، یک عالم جید اسلامی و مبارز پر آوازه زمان خویش بوده است. [۶] گرچه که نزد ابن تیمیه تنها و تنها آیات به حیث وحی الهی، سنت پیغمبر اسلام، ارشادات خلفای راشدین و رهنمای های صحابه کرام به مثابه منابع و اصول اسلام ناب صدق مینمایند، ولی او اکثر دو منبع اخیر - ارشادات خلفای راشدین و راهنمایی های صحابه کرام - را مورد سوال قرار می دهد. غیر از آن، به تعبیر سلفی ها، پیروان مکتب سلفی همه زوایا و حواشی منابع فکری و دینی را "بدعت در دین" شمرده شده و در نتیجه بی ایمانی، شرک و کفر میخوانند؛ از این نگاه این جریان در ادبیات سیاسی-دینی بنام "گروه تکفیری" شهرت کسب کرده است.

با اشغال نظامی افغانستان در دهه ی هشتاد سده بیست و با کسب قدرت نظامیان پاکستانی تحت فرماندهی جنرال ضیا الحق زمینه مناسب برای کشور های عربی خلیج با هژمونی آل سعودی میسر گردید، تا از طریق امداد مالی سرشار و تمویل مدارس دینی و ملحقات آنها به تبلیغ و اشاعه "وهابیت" بپردازند. اسامه بن لادن، پس از آن رهبر سازمان دهشت افکن "القا عده" با آواز بلند می گفت، که وی با "پول سعودی به ترویج وهابیت بین افغان ها" فعالیت می نماید.

"وهابیت" با مدرسه ی دیوبندی در اکوره ختک، به ویژه با بخش "اهل حدیث" این مدرسه، از نگاه مواضع سیاسی خیلی نزدیک است و از نظر تعبیر عقیدتی اسلام زیاد از هم فاصله ندارند. رهبری طالبان، مثلا ملا ربّانی، نخست وزیر طالبان به پیمانۀ زیادی از شیوه فکری "وهابیت" متأثر بود. به این ترتیب رهبران طالبان که در دارالعلوم حقانی

آموزش دیده اند، تحت تاثیر عقاید و افکار این دید محافظه کار و تبلیغ همیشگی "جهادی"، پیروان تعبیر سلفی جهاد قرار گرفته اند و همچنان بر گروه های پایین رتبه آنها در مدرسه های دینی پاکستان عقاید دینی و شیوه دید "وهابیت" تزریق گردیده است.

۵. ذهنیت سیاسی و حکمرانی دنیوی گروه طالبان

"حجله و زفاف" "تحریک اسلامی طالبان" با "مدرسه دیو بندی پاکستان"

حاکمیت سیاسی برای طالبان با یک دوگانگی خاص مشروعیت دینی و توجیه دنیوی در پیوند ناگسستنی دیده می شود. پس از تصرف شهر قندهار در ماه اکتوبر سال ۱۹۹۴، گروه طالب تا دو سال دیگر در قبال مشروعیت حاکمیت مکث کرده و در مورد این نکته که حاکمیت ملا عمر را با چه وسیله ای توجیه کند، تا اندازه زیاد گنگ و مجهول بود. بالاخره به روز چهارم اپریل ۱۹۹۶ در حدود ۱۲۰۰ ملا و از جمله نصف آنها از حواشی دارالعلوم حقانی از پاکستان در شهر قندهار گرد آمدند. این به اصطلاح "شورای علمای کرام" با تقلید از "شورای حل و عقد"، که در سال ۱۹۹۴ برهان الدین ربّانی را به ریاست دولت اسلامی افغانستان تعیین کرده بود، به ابتکار مولانا سمیع الحق، بنیاد گرای پرخاش گر پاکستانی تشکیل گردیده بود. شورای علمای کرام، ملا محمد عمر، رهبر ملیشه های طالب را به حیث "امیرالمومنین" انتخاب کرد، که تطبیق او امر-ش گویا بر همه مسلمین واجب است. ملا عمر با این پشتوانه دینی که فاقد آموزش دینی بود، نه تنها با زبان عربی بکلی آشنایی نداشت، بلکه با زبان پشتو به مثابه زبان مادری نیز محروم از توانایی نوشتاری بود و در نتیجه اهلیت اداره امور یک مسجد دهکده ی کوچک را هم نداشت، به طرف کابل به سوقیات پرداخت. در این زمان در حلقه های طالبی، طالب نماها و گروه های هوادار آنها تبلیغات گسترده به راه انداخته شده بود، تا کابل، مرکز قدرت سیاسی را بایست از "تاجیک ها" دوباره بگیرند و گویا "حق تاریخی را به حقدار" آن برسانند. در این جا در بدو امر از یک طرف "حجله و زفاف" گروه طالب با آموزه های دیو بندی (توجیه دینی) و از طرف دیگر توجیه تباری تاریخی روشن گردیده، که جزییات آن به تفصیل بیان میگردند، در نتیجه خوانش التقاطی این گروه نا بکار برملا میگردد.

افغانستان به این ترتیب به پیروی از کشور چند ملیتی، در سایه ی نظام "سلطنتی ارثی"، موضوع قیادت سیاسی برای طالبان حکم یک تداوم تاریخی را پیدا می کند. در این راستا ساختار تباری طالبان به بهترین وجه آن بیانگر ادعای آنها برای حاکمیت انحصاری تباری پنداشته می شود. با در نظر داشت این که طالبان، از سطوح مختلف رهبری گرفته تا بخش های بلند رتبه اداری و نظامی تا پایین ترین سطح توده های شان پشتون تبار می باشند، حاکمیت تباری پشتون را با در نظر داشت سنت بیش از دو صد و پنجاه ساله "حق تاریخی" خویش تعبیر می نمایند. ولی در این جا نباید چنین نتیجه گرفت که آنها به صورت حتم از پشتون ها نمایندگی می نمایند. عده ای از پشتون تبار ها با پیروی از ذهنیت سیاسی شان در قبال توجیه قدرت با طالبان هم نظر بودند، برخی هم "خاموشی مذبحانه" اختیار رده و بخشی هم نظر به "ابن الوقت" بودن خویش با آنها هم صدا قرار گرفتند.

گروه های دیگر تبار گرا، با وجود همراهی با طالبان، در نیمه راه با مشکل نوع حکومت داری روبرو می گردند: هواداران نظام سلطنتی ارثی در مجموع برای استحکام حکومت های مبارزه می کردند که در راس آن پادشاهان و شاهزادگان قرار داشتند. ولی آنها در عین زمان بر "دین" تکیه می زدند. با وجود تمام دشواری های که در تاریخ یا از ناحیه مبارزات بین شاهزادگان ناز پرورده و خود کام گان اقتدار گرا در جهت به ارث بردن قدرت سیاسی و یا از ناحیه رو یا رویی کشور با حمله های بیگانگان بروز نموده اند، حکمرانان و مدعیان تخت و تاج برای احراز و استقرار قدرت سیاسی در آخرین تحلیل و به نحو خویش به "دین" پناه برده اند. شاهان و امیرانی که این گونه به تاج و تخت می رسیدند، در ازای "دین پناهی" می بایست به قشر مذهبی که متشکل از عالمان دینی، مبلغین حرفه ای و پیر و پیر زاده ها بوده و در جامعه سنتی از اقتدار چشمگیری بر خور دار بوده اند، امتیازات سیاسی و اقتصادی قابل می گردیدند. این قشر ها به نوبه خویش مکلفیت داشتند تا اعمال استبدادی و نا جایز کرسی نشینان را

صیغه ای اسلامی بدهند. بدین طریق در طول تاریخ دست کم در سه صد سال اخیر، با وجود استثناهای جزئی که در وجود شمار معدودی از مذهب‌یون مبارز دیده شده است، قشر مذهبی در خدمت تحکیم قدرت طبقه حاکم قرار گرفته است. اصطلاحات «ملای درباری» و «دین درباری» در بین مردم زیاد بکار گرفته می شدند. این قشر خدمت گذار در راستای تحکیم بخشیدن دولت های "دین پناه" از اعطای لقب های از قبیل "امیر المومنین"، "خلیفه اسلام" و "ظل الله" خودداری نمی کردند. ولی طالبان، با وجود حفظ ادعای ارثی تک قومی از این عنعنه حکومت داری فاصله می گیرند. نخست از همه آنها هر نوع انتخابات برای نظام دموکراتیک را رد نموده آن را مغایر با اصول اسلام می دانند. شخص "امیرالمومنین" توسط "علمای کرام" تعیین گردیده، توجیه قیادت خویش را هم با اتکا به آیت: "ای مومنان، از الله، پیغمبر و اولیای امور تان اطاعت کنید"، اشتقاق می نمایند. به این ترتیب امیرالمومنین طالبان تنها نزد خداوند مسئولیت دارد و در مقابل "رعایا" و یا بهتر گفته شود "امت" هرگز مسئولیت پذیر و حساب ده نمیباشد. از همین جهت گروه طالب پس از آنکه "دولت اسلامی افغانستان"، تحت ریاست جمهوری برهان الدین ربّانی را "غیر اسلامی" خواند، علیه آن اعلام جهاد نمود. باید افزود که گروه طالب و همراهان وی، با وجود یک سری از مشکلات سیاسی و عملی، با شعار "قیام ملا عمر پشتون تبار علیه ربّانی تاجیک تبار" راه کابل را در پیش گرفتند.

تحریک طالبان با در نظر داشت تبار گرایی خویش با شیوه حکومت داری دین پناه عنعنوی مخالفت نمود، در نتیجه از یک طرف خود ملا عمر بر "تخت سلطنتی" تکیه زد و از جانب دیگر تلاش نمود که "شریعت غرای محمدی" را با تعبیر سفت خویش پیاده نماید. به اضافه آنکه طالبان حاکمیت مرکزی سیاسی را در کابل، و یا دقیق در قندهار، "مقر فرماندهی" ملا محمد عمر در دست گرفتند. آنها در بعد اجتماعی محلی نیز "نو آوری" بخصوصی پیاده کردند. طالبان در مغایرت علنی با گذشته ها، دیگر اهرم قدرت را در دهات به ترتیبی سرنگون کردند، که دیگر "ملا و آخوند" در خدمت "اشرافیت دهاتی" قرار نگیرد و علمای کرام دیگر به مثابه قشر جیره خوار خود را دیگر مکلف نمیدیدند تا قوانین اسلامی را نظر به خواست "باداران دنیایی" خویش تعبیر و تفسیر نمایند. گروه طالب با این ترتیب در قبال نظام "حاکمیت اشرافیت دهاتی" و تحکیم قدرت "خان خانی" یک رکن اساسی "پشتون ولی" تحت پرسش برد.

شیوه فکر طالبی و عملکرد های سیاسی آن در چارچوب چند بعدی انحصار قدرت زندانی دیده می شود. نخست در رد حاکمیت هر قوم دیگر، بر تبار گرایی خویش پافشاری می نماید. در قدم دوم این گروه، در مخالفت با گذشته ها، قدرت سیاسی را خود در دست گرفته، در این راه حاضر نیست که با کدام گروه دیگر در مشارکت قدرت سیاسی افهام و تفهیم نماید. از همین جا است که پس از به قدرت رسیدن طالبان، بعضی اشخاص آگاه و پر نفوذ تبار گرای پشتون از کشور های غربی به سراغ این گروه شتافته به امیرالمومنین رسمی "بیعت" نمودند، ولی در قبال کسب نقش مهم و احراز کرسی های معتبر دولتی با "سیلی های محتسب طالبی" روبرو گردیدند و مایوس برگشتند.

۶. ساختار تباری تحریک اسلامی طالبان

"ما به مثابه ی یک ملت مستقل و نماینده ای پشتون ها جهاد می کنیم برای آزادی"
ذبیح الله مجاهد (سخنگوی طالب ها)

رهبری گروه طالب متشکل از اکثریت غلجایی ها

از جمله ۲۷ تن رهبران طالبان که در شورای رهبری "حرکت اسلامی طالبان" گرد آمده بودند، ۲۵ نفر آنها پشتون تبار بودند؛ تنها سید غیاث الدین و خواجه جلیل الله استثنا خوانده میشوند، که - نظر به اسمای شان - بایست عربی تبار باشند. در قطار ۲۵ تن دیگر رهبران طالبان ۱۳ نفر آنها غلجایی و ۸ نفر دیگر آنها درانی و چهارتن دیگر آنها به اقوام کوچکتر پشتون مربوط می باشند. [۷] ملا محمد عمر با چهار تن دیگر مربوط به قوم هوتکی (شعبه ای از غلجایی) می باشند. بر همین منوال شورای ۱۵ نفری طالبان در کابل، از وکیل احمد متوکل (وزیر خارجه) تا ملا قدرت الله (وزیر اطلاعات و فرهنگ) و قاری دین محمد (وزیر پلان) همه و همه پشتون تبار بودند. این وابستگی تباری در مورد شورای نظامی طالبان تحت رهبری ملا محمد حسن، "لوی درستیز" - یا رییس ستاد مشترک اردو - و چهار قوماندان اعلائی آنها نیز صدق می نماید. [۸] سازمان ملل متحد پس از حمله های دهشت افگنی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در یک لست سیاه اسم های چند صد طالب را نشر کرد که در آن بازهم همه و همه پشتون تبار می باشند. [۹]

از آن جایی که در ساختار قومی رهبران طالب، غلجایی ها اکثریت داشتند، رهبری طالب در راستای تشکیل دولت سلطنتی معاصر افغانستان با درانی ها در تضاد مزمین قرار داشتند. برخلاف درانی ها که تهداب گذاری افغانستان معاصر را با تشکیل حکومت احمد خان، مشهور به احمد شاه بابا در سال ۱۷۴۷ می خوانند، غلجایی ها هنوز هم چند صباحی پیشتر رفته، سال ۱۷۰۷ یعنی زمانی را به مثابه تاسیس دولت پشتون ها می خوانند، که میرویس در شهر قندهار امور سیاسی را در دست رفته است. به این ترتیب ملا عمر گویا "میرویس نیکه" را بر "احمد شاه بابا" ترجیح داده و به اساس قدامت تاریخی حاکمیت سیاسی را حق غلجایی ها دانسته است و استقلال افغانستان را مرهون قیام میرویس می داند. از آن جایی که درانی ها پس از تاسیس افغانستان معاصر در سال ۱۷۷۴ تا تصاحب قدرت سیاسی توسط نور محمد تره کی، دبیرکل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در سال ۱۹۷۸ (پس از او حفیظ الله امین و حتا داکتر نجیب به مثابه غلجایی تباران) "سلطنت" را در دست داشته اند، غلجایی ها در این دوره طولانی، بازیگران پیرامونی حلقه سلطنتی درانی بوده اند. یکی از علت هایی که اقوام غلجایی مسکن گزین در شرق افغانستان، با وجود قندهاری بودن اکثریت رهبری طالبان از این گروه پشتیبانی می نمایند، در همین پدیده تاریخی "همسری و تباری دو قوم بزرگ پشتون" نهفته است.

ترکیب قومی های جنگی طالبان - مجاهدان پیاده نظام

"مجاهدان پیاده نظام" تحریک اسلامی طالبان نخست متشکل از آن "مجاهدان آواره" و بی نام و نشان پشتون تبار می باشند، که پس از تصاحب قدرت مجاهدان نیرو مند تنظیمی اکنون به مثابه "سیل بی کاران" و بدون درآمد و با تنگدستی شب و روز خویش را سپری می کردند؛ آن هم در جامعه ای که شالوده ی اجتماعی آن به پیمانهای زیادی از هم متلاشی و تکیه گاه محکم خانواده وازگون شده بود. با نضج گرفتن "تحریک اسلامی طالبان" حالا برای آنها، که "جهاد" به حرفه شان تبدیل شده بود، دوباره زمینه ای کار میسر گردید. از طریق مزد کافی از یک طرف زندگی دنیوی آنها دوباره رونق یافت و از جانب دیگر در صورت کشته شدن، نظر به عقیده ای بی آرایش خودشان، به حیث "شهید"، "ثواب اخروی" نصیب آنها می گردد. بخش دیگر گروه های جنگی طالبان را آن پسران محروم از همه چیز و یتیمان معصوم مهاجران پشتون تبار تشکیل می داد که در مدرسه های دینی پاکستان توأم با تنبیه بدنی آموزش دینی نوع دیو بندی دیده اند. عالمان مدرسه های دینی پاکستانی با استشاره ای دستگاه استخبارات آن کشور و تشویق "عالمان کرام پاکستانی" هزار ها تن از این کودکان را که فاقد تجربه ای جنگی بودند در خدمت طالبان به جبهه های جنگ گسیل می نمودند. در کنار این دو گروه، و پس از آن که یک سری از حلقه

های سازمان یافته ای مجاهدان پشتون تبار در گروه طالبان ادغام شدند، تعداد زیادی از مجاهدان آزموده و حرفه ای نیز در خدمت طالبان در آمدند، که در نتیجه به تقویت ای بنیه ای جنگی طالبان منجر گردید. همچنان همیشه های پاکستانی (در حدود ده هزار نفر) "و جنگ جوان برادران دینی عربی" از قماش گروه اسامه بن لادن (در حدود پنج هزار تن) در سطوح بلندتر و در رهبری نظامی "وظایف دینی" خویش را ایفا می نمودند.

گروه های سازمان یافته ی پشتون تبار در خدمت طالبان

در این حلقه شماری از گروه ها، محافل سیاسی و اشخاص متنفذ شامل می گردند که از گذشته های دور، با هر نام و نشان که هم بوده اند، در رابطه با تداوم تاریخی حاکمیت برای "قیادت پشتون ها" مبارزه می کردند. دامنه ای این حلقه از گروه هایی که با وضاحت تام برای "اتنو کراسی، قوم گرایی پشتون" پیکار می نمودند، تا سازمان های سیاسی که تحت پوشش های "مذهبی و کمونستی" فعالیت می نمودند، گسترش پیدا می نماید. در این جا می توان از این گروه ها نام گرفت: بخشی از سازمان "افغان ملت"، تعدادی از فرکسیون خلق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" - تحت رهبری شاهنواز تنی-، تعداد زیادی از اعضای احزاب اسلامی گلب الدین حکمتیار و مولوی محمد یونس خالص، همچنان شاخه ای از "حرکت انقلاب اسلامی" تحت رهبری مولوی محمدی و بخشی از "مخادملی" تحت رهبری سید احمد گیلانی. از آن جایی که وابستگان این گروه ها از تجربه های تاریخی و مهارت های حرفوی بر خوردار بودند، مسئولیت چرخ های اداری، تبلیغاتی و جنگی گروه طالبان را بر عهده داشتند.

در این قطار تعداد زیادی از اشخاص متنفذ سیاسی و آگاه در خارج از کشور نیز در جهت بهتر جلوه دادن هویت سیاسی و حیثیت اجتماعی طالبان دست اندر کار شده بودند. به طور نمونه می توان از جنرال رحمت الله صافی نام گرفت که خود را نماینده ای طالب ها در اروپا معرفی کرده، مدام مهماندار کادر های طالب و مسوول محافل بزرگ سیاسی در شهر های بزرگ اروپا از جمله در شهر فرانکفورت و هامبورگ جمهوری فدرالی آلمان بود. صافی که زمانی مسؤل کمیسیون نظامی "مخاد ملی" بود، به این نظر بود که تاجیک های افغانستان بایست به تاجیکستان، ازبک های افغانستان به ازبکستان و هزاره های افغانستان یا به ایران و یا به مغولستان بروند. [۱۰] درینجا صافی دقیقاً از نظری پشتیبانی می نماید که درین مورد در کتاب "سقوی دوم" در سال ۱۹۹۸ در پیشاور پخش گردیده است. در این کتاب که به اسم مستعار سمسور افغان نوشته شده است برای حاکمیت تک تباری پشتون ها توصیه می شود که اقوام پشتون بایست در مناطق مسکونی غیر پشتون منتقل گردند تا حاکمیت "قوم گرایی پشتون" در سرتاسر افغانستان پیاده گردد. نوشته "سقوی دوم" را می توان "مانیفست سیاسی جهادی های طالب" خواند. عملکرد طالبان مبنی بر سیاست "پاکسازی قومی" و "تطهیر مذهبی" موید همین نظر است.

۷. تجربه های تاریخی عملکردهای طالبان

با وجود تفاوت های سلیقه ای، تضادهای سیاسی و دوگانگی های تفکر اجتماعی، راهبرد سیاسی و جنگی طالبان در ترکیب جزئیات آن مکمل یکدیگر و هدفمند تلقی می گردد. در این جا یک سری از اعمال طالبان به حیث نمونه برای توضیح شیوه ی عملکرد آنها بیان می شود.

"قتل پیشگیرانه" به مثابه یک اصل شیوه فکری

یکی از اساسات نظامی-سیاسی گروه طالب را می توان در اصطلاح " قتل پیشگیرانه" خلاصه نمود. با پیروی از این اصل بایست "دشمنان بالقوه" قبل از وقوع "جرم" و "حرکت ناپسند" آنهم بدون محاکمه و با خونسردی تمام گویا به شکل "وقایوی" به "جزای اعمال ناکرده" خویش رسیده و کشته شوند. "سیاست های زمین سوخته" طالبان که منجر به پاکسازی های فرهنگی، مذهبی و قومی و راندن اقوام غیر پشتون از خانه ها و کاشانه های آبایی آنها ها گردید، بر همین اصل استوار می باشد. "جهاد طالبان" در رابطه با تاثیرات عملی آن چنین شکل می گیرد، که هر مخالف، بالقوه دشمن است و بایست جسما محو و نابود گردد. از جمله ناروایی ها و ظلم هایی که طالبان در نقاط مختلف افغانستان مانند "شمالی" و "یکاولنگ" مرتکب گردیده اند، این اصل طالبی را می توان با نمونه ای از شهر مزار شریف در سال ۱۹۹۸ بخوبی ترسیم کرد.

پس از آمادگی های گسترده ی نظامی و بسیج همه جانبه قوای طالبی به شمول "شبه نظامیان پاکستانی" و نیروهای جهادی سازمان دهشت افگن اسامه بن لادن به تاریخ هشتم ماه آگست سال ۱۹۹۸ در حدود بیست هزار جنگجوی افراطی طالبان داخل شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ گردیدند. ولایت باستانی بلخ تا این زمان با مشکلات زیاد تحت اداره نیرو های "جبهه متحد برای دفاع از افغانستان"، اتحاد متزلزل نیروی های مقاومت ضد طالبی قرار داشت. نظر به گزارش های شاهدان عینی، ملیشه های تا بدندان مسلح طالب، با عصبانیت خاص خویش نخست بر همه چیز جنبنده شلیک می کردند؛ آنها علاوه برقتل و قتال گروه های مسلح و مقاوم شهر، عابران خیابان ها، "پسران" کپه گردان" و حتا مواشی را هدف مسلسل های خویش قرار داده از پا در آوردند. باشندگان شهر سه روز تمام اجازه نداشتند تا به جمع آوری پارچه های اجساد خویشاوندان و دوستان شان بپردازند. جهادی های طالبی پس از آن مشخصا به قتل عام کسانی پرداختند، که آنها را هزاره می پنداشتند. به همین ترتیب تعداد زیادی از "تاجیک ها و ازبک ها" هم دستخوش قربانی حمله های جنگجویان مهاجم در شهر گردیدند.

بنیاد "مرکز تعاون افغانستان" در ماه سپتمبر سال ۱۹۹۸، یعنی یک ماه پس از "قتل عام" مزار شریف به اساس گزارشهای عینی به انتشار شمه ای از این جنایت ها پرداخته از جمله از زبان محمد یونس، جوان بیست و دو ساله ی هزاره چنین می نویسد. "دوازده تن ملیشه به خانه ای آنها هجوم بردند و از مادر او جویای وابستگی قومی او شدند. مادرش گفته است که آنها هزاره هستند و مدتی قبل از کابل فراری مزار شریف شده اند. پس از آن گروه مسلح طالبی دو برادر ۱۲ ساله و ۱۹ ساله ای او را که در خانه حضور داشتند بیرون کشیدند و در کوچه به ضرب گلوله به قتل رساندند. آزان جایی که محمد یونس نامبرده در خانه ای همسایه ای پشتون تبار خویش پناه برده بود، از دم تیغ طالبان جان سلامت برده است." [۱۱] نظر به گزارش "سازمان دیده بان حقوق بشر"، کشتار های مزار شریف یکی از بدترین فاجعه های بیست سال اخیر در افغانستان می باشد. [۱۲] به همین منوال سازمان عفو بین المللی گزارش می دهد که طالبان پس از ورود در شهر مزار شریف، هزار ها نفر ملکی هزاره تبار را به قتل رساندند. سازمان عفو بین المللی می افزاید که طالبان از بعضی خا نه ها دختران جوان هزاره را به نام "کنیز" با خود گرفتند و در عقد نکاح جنگ جویان شان در آوردند. [۱۳]

فرمان کشتار های جمعی در شهر مزار شریف را ملا عبدالمنان نیازی، یکی از کادرهای پر ادعای طالبان بردوش داشت. نیازی که پس از آن به سمت والی طالبان در بلخ اجرای وظیفه می کرد، سیاست "پاکسازی تباری و مذهبی" گروه طالبان را در "خطبه" های که متواتر در مساجد ایراد می کرد، به تعبیر خودش با "مشروعیت دینی" آراسته می نمود. وی بدون هر نوع تامل سیاسی و بردباری مذهبی، "هزاره ها" را "کافران" خواند، که قتل ایشان روا میباشد. [۱۴] نیازی به تکرار گفته است که "هزاره ها مسلمان نیستند. از این جهت باید کشته شوند". [۱۵] نیازی با این تعبیر دینی خویش در مورد هزاره ها تنها نبوده، بلکه در پن راستا از پشتیبانی ملا محمد عمر، به مثابه "لوی ملا" - ملای بزرگ و قوماندان اعلا ی گروه طالبان برخوردار بود. همزمان با "پیاده کردن سیاست زمین سوخته" در بلخ، ملا عمر در هم فکری با "علمای کرام پاکستانی" و هواداران عقیدتی "سلفی" نیز تلاش مینمود

تا قتل هزارها تن انسان بی گناه را از طریق فتوا های دینی توجیه نماید. "ملاک بزرگ" که نظر به پایین بودن سطح درک و دانش فاقد صلاحیت فتوا ی دینی می باشد، در یکی از فرمان هایش چنین می گوید: "بین شیعه ها و رافضین تفاوت وجود ندارد. از این نگاه مبارزه علیه آنها فرض می باشد. همچنان در مورد این که دختران آنها به مثابه ی کنیز گرفته شوند، هیچ نوع تشویش دینی وجود ندارد." [۱۶]

باری در دوران زمامداری محمد نادر یکی از خوانین کوچی به نام شاهزاده مربوط به قوم سلیمان خیل چنین می گفت: "امسال وقت و فرصت همین قدر دست داد که تنها نجف بیگ هزاره را کشتیم و نادر بابا یعنی نادر خان به ما اجازه داده و گفته است که در بین هزاره جات آدم های نامدار شان را زنده نگذارید تا هزاره ها مجبور به واگذاری زمین و املاک شان شوند و املاک آن ها هم به شما داده می شود." [۱۶a] ملا عمر در مورد اینکه کشتن تاجیک ها و ازبک های که پیروان مذهب حنفی اند و بویژه در شمالی که از سال ۱۹۹۷ به این سو به هزارها تن به قتل رسیدند و با توسل به زور از خانه ی شان فرار داده شدند، به شکل عام به جهاد علیه نظام غیر اسلامی بودن برهان الدین ربانی، رییس دولت اسلامی افغانستان پناه می برد. ملا های دیوبندی پاکستانی در هر موقع لازم برای بسیج بیشتر "کودکان معصوم" بار بار به نوبه ای خویش و در هم آهنگی با ملاک بزرگ فتوای جهاد صادر نموده اند.

قتل عام در مزار شریف از بعد نظامی آن، "انتقام" طالب ها از گروه های مقاوم شهر در سال ۱۹۹۷ می باشد؛ جنرال عبدالرشید دوستم با ملیشه های ازبک خویش در "شورای عالی دفاع از وطن" عضویت داشت. به سبب قتل جنرال رسول پهلوان، برادرش جنرال محمد ملک از دوستم بریده به اساس وساطت پاکستان با گروه جهادی طالبان همدست شد و زمینه ای گرفتن ولایت بلخ را برای طالبان آماده ساخت. ولی بعد از اندک تامل و از آن جایی که طالبان به تقسیم قدرت تن در ندادند، ملک دوباره از آن ها برید و در نتیجه طالبان پارچه پارچه شدند و یک تعداد زیاد آن ها به قتل رسیدند و یک تعداد دیگر شان در کانتی نر ها به سوی "دشت لیلی" انتقال داده شدند و به قتل رسیدند. از آن جایی که در مقاومت به ویژه هزاره ها تحت قوماندان "حاجی محمد محقق" نقش مهم بازی نموده بودند، اینک با گرفتن دوباره ای شهر می بایست نیرو های مقاوم، بخصوص هزاره ها به "جزای اعمال" شان میرسیدند. ولی طالب ها به اضافه آنکه به نوبه خویش تعداد زیادی از نیروهای مقاوم را در کانتی نر ها به "دشت لیلی" انتقال داده و کشتند، به تار و مار کردن ملکی ها، از جمله زنان و اطفال نیز پرداختند.

در رابطه با هجوم طالب ها در ولایت بلخ، که با همراهی حلقه های بنیاد گرای پاکستانی و همسویی نیروهای هوادار "وهابیت" به وقوع پیوست، در کشور های ماورای دریای آمو زنگ خطر نفوذ بنیاد گرایی پرخاش گر به صدا درآمد. بر علاوه، از آن جایی که در این فاجعه ای تاریخی ۱۰ دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی نیز به قتل رسیدند، رابطه طالبان با "جمهوری اسلامی ایران" تیره تر گردید. با در نظر داشت تمرکز نیرو های ایرانی در مرزهای افغانستان، نیرو های دریایی ایالات متحده امریکا در بحر هند به حالت آماده باش در آمدند. با گرفتن شهر مزار شریف از یک طرف "وهابیت" به شکل خزنده به آسیای مرکزی یک قدم نزدیک تر شد و از طرف دیگر گروه های بنیاد گرای پرخاش گر پاکستانی موفق گردیدند، که خصومت های مذهبی که در پاکستان بین تشیع و تسنن بشکل مزمن وجود دارند، به خاک افغانستان انتقال دهند.

تخریب تندیس های بامیان به مثابه نماد "اعتقاد راسخ دینی"

تحریک اسلامی طالبان از یک طرف نظر به شیوه فکری محیط و ما حول اجتماعی خویش، از سوی دیگر نظر به عقاید دینی خویش در قبال آبدات تاریخی سرزمین هندو کش فاقد چنان ذکاوت میباشند که بر آبدات پر بهای دیرینه و تاریخی کشور ارج گذارند. آنها احساس حقارت فرهنگی میکردند و بالاخره در تخاصم خاص تخریبی علیه فرهنگ باستانی کشور قرارگرفتند. زاویه دید فرهنگی آنها در چنبره شیوه دید کهن و روابط اجتماعی دهکده ای محصور بود. از این جهت آنها به همه چیز، حتی به شهری شدن به مثابه "بدعت" و خطر برای عقاید دینی و شیوه

دید روابط اجتماعی خویش میدیدند. رهبران طالب با تکیه به دید عقیدتی و عمل کرد های "وهابیت" بزودی راه بیرون رفت را از این تنگنای فکری در تخریب همه "آثار غیر اسلامی" تشخیص نمودند. از آنجاییکه "خنگ بت" و "سرخ بت"، دو نماد همزیستی و سازگاری در بامیان، خود از "شرم و حیا" فرو نریختند!!!، طالبان خواستند با "انفجار و باروت" این بخش از میراث بشریت را از خاطره ها مضمحل سازند.

به روز دوشنبه 26 ماه فیروزی سال ۲۰۰۱ ملا عمر با تکیه به امر "غیر اسلامی" در مورد آبدات تاریخی فتوا داد تا همه "بت ها"، از جمله "سلسال و شاه مام" تخریب گردند. مجسمه های که از سده ای پنجم عیسوی به این سو به مثابه میراث فرهنگی و شاهکار هنر مجسمه سازی دوران "گریکو- بودیسم" در وادی بامیان نماد "آرامش و متانت" را تمثیل نموده، از ویران گری های خانمانسوز "چنگیزیان" جان به سلامت برده بودند. طیب آغا، مسؤل دفتر و مشاور ملا عمر این خبر را به اسرع وقت به رسانه های گروهی رساند. دفتر "ملای بزرگ" به تاریخ دهم ماه مارچ به شکل رسمی تایید نمود که کار تخریب همه "آثار غیر اسلامی" و از جمله بت های بامیان، هر یک با ارتفاع ۲۵ و ۵۳ متر، به پایان رسید. در این اعلامیه، قدرت الله جمال، وزیر "فرهنگ" طالبان در کابل در هم سوئی با آغا جان معتمد، نماینده ویژه ای ملای بزرگ به اطلاع رسانند، که در مجموع دو هزار و هشت صد بت منهدم گردیدند. [۱۷]

پس از آن ملا عمر نظر به این که چرا "زودتر" به تخریب "آبدات غیر اسلامی" نپرداخته است، یکصد راس گاو را به شکل کفاره و برای "رضای خدا" ذبح و گوشت آن را بر مستحقین تقسیم نمود. ملا عمر در این رابطه در یک نشست با برادران دینی پاکستانی خویش، که هرگز در پاکستان به همچو عمل زشت و نا روا دست نزده اند، چنین اظهار خرسندی نمود: "با تخریب بت ها خداوند را خشنود ساختیم. از این جهت خداوند سرزمین ما را که از خشکسالی رنج می برد، با باران برکت داد." [۱۸] در قبال این عمل طالبی، جهانیان مبهوت گردیدند. پیروان بودیسم، از جاپان و چین گرفته تا کشور های جنوب شرق و جنوب آسیا متعجب و بهت زده شدند. طالبان در واقع هویت تاریخی کشور باستانی هندو کش را خدشه دار ساخته، در نتیجه مرتکب جنایت بزرگ تاریخی گردیدند. ملا عمر با این عمل ناشی از جهالت ضربه ای جبران ناپذیری بر یکی از میراث های بزرگ تاریخی جهان وارد آورد.

"تبعیض جنسیتی": شیوه ی فکری سنتی- دیرینه

پس از تصرف شهر کابل نخستین ضربه بنیاد گرایی طالبی بر حقوق زن ها از طریق اعلامیه کابل رادیو وارد شد که به "رادیوی شریعت" مسمما گردیده بود. در این اعلامیه به تمام خانم های مشغول در دستگاه حکومت تجویز می شود تا "ارشادات بعدی" درخانه بمانند. علاوه بر آن میبایست همه "زنان" چادری بر سر نمایند و بدون محرم از خانه بیرون نشوند. [۱۹] باید گفت که در آن زمان تنها در بخش تعلیم و تربیت بیش از ۶۰ درصد نیروی کار را خانم ها تشکیل می دادند. همچنان بیشتر از ۵۰ درصد محصلان در دانشگاه کابل متشکل از زنان بودند. [۲۰] محمد اسحاق نظامی، رییس تازه دم "رادیو شریعت" در رابطه به اشتغال زنان در دفاتر دولتی بدون احترام به حرمت ده ها هزار خانم گفت که زن ها را "کمونسست ها به غرض ارضای جنسی خویش" در دفاتر استخدام نموده اند. [۲۱] اسحق نظامی با داشتن همچو نظرات، تنها نبوده بلکه این بینش سیاسی-اجتماعی، بیانگر شیوه ای فکری طالبی در مورد "تبعیض جنسیتی" یک گروه عقب گرا و غوطه ور در "سنت خود ساخته" قبیلوی بدوی و غیر شهری دانسته می شود؛ توجیه مذهبی آن باز هم با تعبیر بنیاد گرایی نوع سلفی و اهل حدیث پرخاش گر و عملکرد های "وهابیت تند خو" در عربستان سعودی هم آهنگ دیده می شود.

مسئولیت "تنبیه زنان" را وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" در کابل به دوش داشت. مولوی قلم الدین، وزیر این دفتر "تنبیه روانی و انضباطی"، یک سری از "ارشادات" زن ستیز را پخش و پیاده کرد، که ابعاد آن از سنگ سار نمودن، حتا زن های حامله تا "دره زدن" و اذیت های دیگر "غیر انسانی" به شمول "تعرض های جنسی" و منع رفتن به حمام گسترش می یابد. "ارشادات" طالبی، بویژه در مورد زنان نه تنها تمام دست آورد های "حقوق بشر"،

بویژه حقوق زن ها را لگد مال می نماید، بلکه همچو تعبیر سفت مذهبی با "سنت پیغمبر اسلام" و همه تعبیر های اسلام نرمنش پذیر معاصر، بخصوص با ارزش های اسلام سنتی و مردمی افغانستان امروزی در تناقض قرار می گیرد. در این راستا پیاده کردن هریک از "ارشادات طالبی" "جنایت کبیره و نا بخشیدنی تلقی می گردد. سید شمس الدین مجروح، یکی از علمای جید و وزیر عدلیه سال های ۶۰ در نوشتار خویش در سال ۱۹۹۸ سیاست های طالبان را به نقد گرفته، می نویسد: "چادری در صدر اسلام موجود نبوده است. خانم های پیغمبر اسلام و صحابه دست ها و چهره های شان را مخفی نمیکردند." به گفته مجروح "پس از رحلت پیغمبر اسلام، مسلمانان به غرض "صلا و مشورت" به نزد عایشه رفته و خانم حضرت پیغمبر بدون آنکه چهره اش را مخفی نماید با آنها صحبت می نمود." [۲۲] در این جا بایست از اثر بخشی ساختار های "پدر سالاری و پسر سالاری" نیز نام برد که در جامعه محافظه کار افغانی هنوز هم به شکل گسترده پا برجا دیده می شود.

قلمرو طالبان: "لانه ی جهادی ها" و دهشت افکنان بین المللی

با گرفتن شهر قندهار و گسترش نفوذ بیشتر طالبان در ولایت های دیگر افغانستان، قلمرو گروه طالب به آهستگی و به شکل منظم و طرح شده، نظر به یک سری از نکات عقیدتی-سیاسی، به مرکز آموزش دینی پرخاش گر، بسیج کردن نیروهای "جهادی" و جایگاه دید و باز دید اسلام گرایان افراطی مبدل گردید. با پیروی از مدارس دیو بندی پاکستان، بزودی در سرتاسر افغانستان مدارس دینی تاسیس گردیدند که تمویل آن ها از طریق "پول های خدا داد" صورت می گرفت که کشور های عربی خلیج می پرداختند، سرپرستی آن را ملا های دیو بندی داشتند که در این راه از تجارب کافی برخوردار بودند. اسامه بن لادن و همراهان وی، نخست از پایگاه نظامی خویش در "ریش خور" کابل و پس از آن از "ترنک" واقع در جوار شهر قندهار که اسامه آن را "دارالسلام" نامیده بود، در سرتاسر سرزمین هندو کش آموزشگاه های عقیدتی و پایگاه های تربیتی دهشت افکنی تاسیس کرده بود. اسامه بن لادن به مثابه ی پیرو اسلام ارتودکس نوع سلفی آن در قلمرو طالبان احساس آرامش کرده ، از آزادی کامل برای طرح و پیاده کردن اعمال دهشت افکنی در سرتاسر جهان برخوردار بود. همچنان این مهمانان ناخوانده نظر به عقد نکاح اجباری با دختران افغان حیثیت "داماد های طالبان" را کسب نموده به مهمانان دراز مدت و حتا، به گفته رهبران طالب به "صاحبخانه" مبدل گردیدند. سپاه جهادی اسامه بن لادن، که محمد صادق هویدا، یکی از پیروانش، آن را به پنج هزار نفر رقم می زند در قلمرو طالبان در امور امنیتی، استخبارات و قضایی نقش داشت. [۲۳] پس از حمله های دهشت افکنی توسط شبکه ای القا عده در تانزانیا و کینیا در سال ۱۹۹۸، نظر به مصلحت های سیاسی، بن لادن در قبال نشست های خبری و اعلامیه های مطبوعاتی تا اندازه ای از خویشتنداری کار میگرفت، اما در مورد طرح های دهشت افکنی مانند گذشته ها به کار خویش ادامه می داد.

رهبری طالبان در راستای همکاری با "جهادی ها"، با حلقه های افراطی کشور های دیگر، از جمله چی چنستان و کشور های آسیای مرکزی پیوند های نزدیکتر به وجود آورده بود. این گروه ها از امتیازات آزادی رفت و آمد و افتخار اشتراک در "جهاد طالبی" بر خور دار بودند. در این رابطه نیرو های دهشت افکن پاکستانی با داشتن بیشترین امتیازات در سطوح بالایی و در کنار رهبران طالبان قرار داشتند. یک سری از سازمان های بنیاد گرای پاکستانی در همسویی عقیدتی و همکاری نظامی و سیاسی با طالبان در کابل و قندهار دفاتر خویش را باز نمودند و به گسترش زیر بناهای عقیدتی شان میپرداختند. در این جا می توان به شکل نمونه از فعالیت های مولانا شاه احمد نورانی (جمعیت العلماء پاکستان)، مولانا فضل الرحمن (جمعیت العلماء اسلامی) و مولانا اعظم طارق (سپاه صحابه) یاد کرد. به سبب انتقاد جهانیان بر حکومت پاکستان، بعضی سازمان های دیگر که دهشت افکن خوانده می شدند، مراکز فعالیت شان را از پاکستان به افغانستان انتقال دادند. در این جا میتوان به شکل نمونه از مولانا مسعود اظهر(جیش محمد) و مولانا فضل الخلیل (حرکت المجاهدین) نام گرفت.

به این طریق قلمرو طالبان به پایگاه دهشت افکنی بین المللی مبدل گردید؛ محلی که "جهادی ها" بدون محدودیت های سیاسی و تشکیلاتی به طرح دهشت افکنی پرداخته، نیرو های شان را آموزش عقیدتی و تربیت نظامی می دادند و برای انجام دادن عملیات میفرستادند. جبهه ای جنگ بر ضد نیرو های مقاوم علیه استبداد التقاطی طالبی در درون کشور، بهترین کار زار آزمون برای نیروهای جهادی پنداشته می شد. این نیرو ها، در هم بستگی و هم عقیدتی همدیگر، از "دارالسلام" به "جهاد" علیه سر زمین های "دارالحرب" و صلیبیون می پرداختند که بن لادن جهان غرب را به این اسم یاد می کرد. اعمال دهشت افکنی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در نیویورک و واشنگتن، که به قتل بیشتر از سه هزار نفر منجر گردید، ماهیت تخریبی و اهمیت قلمرو طالبی را برای دهشت افکنی جهانی روشن نمود. ولی پیامد این اعمال دهشت افکنی، اگر از یک طرف، عجالتاً به عقب نشینی سازمان القا عده از افغانستان انجامید از طرف دیگر منجر به آن گردید که دامن استبداد قرون اوستایی نوع طالبی از سر زمین هندو کش موقتا چیده شود. در نتیجه قیادت التقاطی طالبی به مثابه یک گروه "نظام مند تحمیلی بیرونی" خاتمه پیدا نمود و مرحله ای تازه ایجاد گردید؛ مرحله ای که در آن طالبان به مثابه ی گروه "اخلالگر"، با ویژگی های خودش از مدت ده سال به این سو به "جهادی های"، دهشت افکن حرفوی نوع سلفی تبدیل و در نتیجه، با وجود تفاوت های سلیقه ای و محلی، بخش مهم این "جهادی های" بین المللی گردیده اند.

بخش دوم: "تریک اسلامی طالبان" به مثابه "گروه اخلالگر"

نظام التقاطی طالبی در پیوند ناگسستنی با "القا عده"

همنوایی عقیدتی و هم نظری سیاسی بین گروه طالب و القا عده بیانگر هم سنگر بودن دو گروه دهشت افکن با زیر ساخت های سلفی می باشد که با وجود تفاوت های جزئی در راستای همکاری های گسترده ای عملی در ابعاد مختلف، مکمل یک دیگر خوانده می شوند. بکار برد قلمرو گروه طالب برای اهداف دهشت افکنی جهانی منجر به آن گردید که گروه القا عده از یک طرف به آسانی به بسیج سراسری، آموزش نظری و تربیت عملی هواداران خویش به شکل موثر پردازد و از طرف دیگر، اسامه بن لادن موفق گردد تا با کمال خون سردی، از قندهار حمله های دهشت افکنی در کشور های دیگر را طرح و عملی نماید. طالبان به نوبه خویش از پشتیبانی گسترده نظامی و دهشت افکنی گروه جهادی القا عده در جهت سرکوبی نیرو های مقاومت ضد طالبی در سر زمین هندو کش بر خور دار بودند. ولی زمانی که حاکمیت جابرانه ای طالبی و برادران هم کیش آنها با حمله های دهشت افکنی در نیویورک و واشنگتن (به تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱) به "رعب و دهشت" جهانی مبدل گردید، کاسه ای صبر جهان غرب در مورد طالبان به سر آمد. خطر های ناشی از دهشت افکنی القا عده در قلمرو طالبان، اداره ای جورج بوش، رییس جمهور ایالات متحده امریکا را مجبور نمود تا مبارزه علیه "دهشت افکنی بین المللی" را در سر خط مبارزه ای سیاسی-نظامی خویش قرار دهد.

جورج بوش به تاریخ بیستم سپتمبر همان سال در بیانیه ای خویش در "کنگره" آن کشور، اسامه بن لادن را به عنوان "عامل اصلی دهشت افکنی جهانی" یاد نمود. بوش افزود که "رهبری القا عده در افغانستان از نفوذ زیاد برخوردار است و از رژیم طالبان پشتیبانی می نماید." به این ترتیب نه تنها بن لادن دشمن شماره یک امریکا محسوب می شود، بلکه هر نیرویی که به این دهشت افکن بین المللی "پناه" بدهد، در این قطار ردیف میگردد. [۲۴] پس از آنکه ملا عمر چندین مرتبه درخواست امریکا مبنی بر تسلیمی بن لادن به آن کشور را رد نمود، سرنوشت رژیم طالبی برای نخستین بار نیز با خطر جدی مواجه گردید. چنان که قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، سیاست "زمین سوخته طالبان" در افغانستان برای امریکا و ۴۸ کشوری که در مبارزه ای نظامی علیه "دهشت افکنی" در افغانستان اشتراک کردند، زمینه ای تشویش و نگرانی قابل لمسی را ایجاد نکرده بود؛ چون حدس زده می شد که با "نظام مندی طالبی"، اهداف ثبات سیاسی در منطقه و از این طریق اهداف راهبردی غرب گویا بر آورده می شود.

نخست از همه غرب، با در نظر داشت اهداف راهبردی -اش به رژیم طالبی از دریچه ای سیاسی پاکستان می دید. به این ترتیب "جهان بینی طالبی" در زمره ای آن گروه های بنیاد گرا شمرده می شد که مانند رژیم "وهابیت" در عربستان سعودی در رابطه با غرب "گوش شنوا" داشته، در نتیجه "نرمش پذیر" و به دور از خطر های آبی سیاسی-نظامی پنداشته می شدند. ولی با وجود تلاش های متواتر اسلام آباد، که به مثابه "سخنگو و حافظ منافع طالبی" در سطح بین المللی عمل می کرد، "رژیم طالبی" در کابل در کنار پاکستان تنها توسط دو کشور دیگر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی به رسمیت شناخته شده بود؛ کشور سعودی بعدتر، نظر به اختلاف نظر پیرامون حضور بن لادن در قندهار، بر سمیت شناختن نظام طالبی را به تعلیق در آورد. گروه های بنیاد گرای عربی در رقابت های راهبردی و رقابت های مذهبی با جمهوری اسلامی ایران از طریق پاکستان و همچنان برای اغواء غرب، جهت انتقال کمک های مالی شان به طالبان، از "حواله ای سنتی" به جای حواله ای بانکی استفاده می کردند. کشور های عربی خلیج برای استحکام رژیم طالبی در افغانستان تلاش زیاد به خرج می دادند تا گروه های دهشت افکن خودشان را به بیرون از کشور های شان بفرستند، تا برای زندگی تجمل پرستی شیخ نشین ها خلل به وجود نیاید.

آگاهان سیاسی غرب "حمله های دهشت افکنی" که در قلمرو طالبان طرح می گردید، کماکان مانند گذشته ها متمرکز بر کشورهای پیرامونی و همجوار روسیه دیده حمله های آنها را علیه منافع غرب به مثابه "مانور های زود گذر" و "مهار پذیر" می خواندند.

از این نگاه برای غرب به سر کردگی امریکا پرسش "تغییر رژیم طالبی" هیچ گاهی مطرح نگردید. پس از آنکه امریکا، به ویژه از طریق پاکستان با خواست دایر بر تسلیمی بن لادن به سنگ خارا دندان زد و با بازتاب کامل منفی ملا عمر رو برو گردید، به جز مداخله ی نظامی دیگر گزینه ای نداشت. ملا عمر هیچ وقت همگام بودن و همسویی -اش با بن لادن را پنهان نکرده است. از آنجایی که بن لادن به امیرالمومنین طالب ها بیعت کرده بود، ملا عمر، علاوه "حرمت مهمان داری دنیوی" حفاظت بن لادن را "وجیهه دینی" خویش نیز می دانست. در این رابطه وی می گوید "ما برای اسامه بن لادن افغانستان را قربانی خواهیم کرد، ولی او را تسلیم نخواهیم کرد." ملا عمر می افزاید "قسمت زیاد سرزمین (افغانستان) توسط روسها (شوروی ها) تخریب گردید. بخش های دیگری هم از طریق زور آزمایشی های بعدی با خاک یکسان شد. چیزی که هنوز هم باقی مانده است، من قربانی اسامه بن لادن می نمایم." [۲۵]

۱. سرکچه کی گروه طالب تا سر باز گیری دوباره

نقش سیا ست دو بعدی پاکستان

"علمای کرام" گروه طالب پس از حمله های دهشت افکنی در نیویورک و واشنگتن، با در نظر داشت مواضع رهبران طالب در قبال عدم تسلیمی بن لادن به ایالات متحده امریکا، در نشست های به این منظور موضوع را به شخص بن لادن راجع نمودند؛ اگر شیخ بخواهد به رضای خودش قلمرو امارت اسلامی را ترک نماید، اختیار کامل دارد. از آن جایی که در این زمان حکومت پاکستان تحت فشار ایالات متحده امریکا قرار گرفته بود، اسلام آباد تلاش میکرد تا هرچه زودتر بن لادن، این برادر عقیدتی طالبان به امریکا تسلیم داده شده در ازای آن رژیم طالبی جان به سلامت ببرد. این موقف پاکستان در مرحله نخست با مواضع امریکا در قبال "عدم تغییر رژیم" طالبی همخوان بود. جنرال محمود احمد، رییس استخبارات پاکستان (ISI) در یک سفر عاجل در قندهار نتوانست تا ملا عمر را به بازنگری موقف -اش در قبال عدم تسلیمی بن لادن وادار نماید. [۲۶]

جنرال محمود احمد در زمان حمله های دهشت افکنی در نیویورک و واشنگتن در یک سفر رسمی از آن کشور دیدار مینمود. این شخص شماره یک استخبارات پاکستان در کودتای جنرال پرویز مشرف در سال ۱۹۹۹ یکی از مهره های کلیدی شمرده می شد و از اعتبار خاصی هم در اسلام آباد و هم در واشنگتن برخوردار بود. جنرال احمد

در یک "دیدار صبحانه" با پیتر گروس (Peter Gross)، نماینده ی جمهوری خواهان و بوب گراهام (Bob Graham) سناتور دموکرات ها، تلاش می نمود تا آنها را قانع سازد که "رژیم طالبان" در قبال امریکا "موقف دوستانه" دارد و طالبان به مثابه "گرگان وحشی" عمل نکرده اند و گویا "گوسفندان سر براه" می باشند. با رسیدن خبر حمله های دهشت افکنی در حین نشست، "صبحانه رسمی" به "خون جگر" تبدیل گردید و جنرال احمد عصابیت و قهر مهمان داران خویش را از دست اول با خود به ارمغان گرفت؛ اسلام آباد باید تصمیم می گرفت که یا در کنار "دهشت افکنان" قرار می گیرد و یا در جهت مبارزه با آنان با واشنگتن همراهی می نماید. [۲۷]

جنرال پاکستانی، مانند سیاستمداران دیگر پاکستان، مخالف مداخله امریکا در "امارت اسلامی" بود و می خواست که این موضوع از طریق مذاکرات و توسط وساطت اسلام آباد حل گردد. ولی تلاش های یک هیئت بلند پایه پاکستانی تحت رهبری جنرال فیض گیلانی در قندهار و دیدار با ملا عمر هم به نتیجه مطلوب نرسید. گروه رهبری طالب از یک طرف خواهان "شواهد موثق" در مورد دست داشتن بن لادن در حمله های دهشت افکنی گردید و از طرف دیگر در ازای همچو یک اقدام، خواهان به رسمیت شناخته شدن نظام استبدادی -اش از جانب امریکا شد. [۲۸] از نگاه وزارت خارجه امریکا این تصمیم رهبری طالبان از نگاه سیاسی کوتاه فکری و از نگاه استراتژیک ساده انگاره تلقی گردید. ولی واکنش طالبان با آن الگوی تاریخی زمام داران افغانی هم آهنگ دیده می شود، که از "برکت" نیروهای خارجی به کرسی رسیده اند، ولی باز هم از "جفتک زدن" ابا نمی ورزند. طوری که تاریخ افغانستان معاصر شهادت میدهد، با وجود "حق شناسی"، و "وفا داری" به نیروی ولی نعمت خارجی، این کرسی نشینان در صورت خدشه دار شدن منافع شخصی خود شان نافرمانی نموده، به تمرّد و سرکشی دست می زنند. ولی روابط ملا عمر با بن لادن از این سنت تاریخی عمال بیگانه در افغانستان هنوز هم عمیق تر بود. در این میان فشار بر پاکستان هم شدت یافت. زمانی که اداره جورج بوش، اسلام آباد را در مقابل این گزینه قرار داد، که در صورت مخالفت با مداخله نظامی امریکا، پاکستان توسط بمباران به "عصر حجر" تبدیل خواهد گردید، جنرال پرویز مشرف بر "سر عقل" آمد و توام با آن راهبرد پاکستان، در قبال افغانستان با ناکامی مواجه گردید. مشرف می نویسد که پاکستان به دلیل نظامی، اقتصادی و اجتماعی توان رویارویی با امریکا را نداشت. [۲۹] در پشت سکه ای اظهارات جنرال پرویز خوانده می شود که وی گویا با دهشت افکنی جهانی در مخالفت قرار نداشته است، ولی الزامات ساختاری کشورش، وی را به همگامی با امریکا وا میدارد.

ولی اسلام آباد این "ورقه نیرنگ و پیروزی" را که از طالبان به مثابه ابزار فشار بر حکومت کابل استفاده کند و در عین زمان خود را در جبهه مبارزه علیه "دهشت افکنی بین المللی"، جا بزند، هیچ وقت از کف رها نکرد. اسلام آباد تلاش می کرد که در یک دور تازه توسط اعمال فشار بر حکومت کابل و در رقابت با هندوستان و ایران و در همسویی با عربستان سعودی در "بازی بزرگ" در آسیای میانه، زیادتین امتیازات ممکن را کسب نماید.

۲. بازنگری اسلام آباد در مورد بسیج یک نیروی تاثیر گذار دهشت افکن

رهبری طالب ها، به دلیل فقدان سواد سیاسی کافی، غرق بودن در توهمات دینی و مدهوش از پشتیبانی های بیرونی بنیاد گرایان منطقه مانند یک "طفل بد آموز و ناز پرورده"، حساسیت های غرب و به ویژه امریکا را در قبال خطرات ناشی از دهشت افکنی کم بها داد. از سوی دیگر طالبان هرگز تصور نمیکردند که دامنه حکم روایی استبدادی آنها به مثابه "عناصر بیگانه" و "دور از اصول عقیدتی مردم"، در قمار بن لادن از کوهپایه های هندو کش به این سادگی چیده شود. پس از آنکه طالبان در اثر حمله های هوایی نیرو های ائتلاف بین المللی و پیشروی سریع و مداوم قوای "اتحاد شمال" نخست از شمال کشور و پس از آن از کابل و در اخیر از قندهار، پایتخت واقعی امارت اسلامی به عقب نشینی مجبور گردیدند، رهبران طالبان با تمام دارایی های کم و زیاد انباشته شده و ذخایر اسعاری (ارزی) کشور که از بانک مرکزی کابل به یغما برده بودند، رهسپار پاکستان شدند. با وجود طرح های

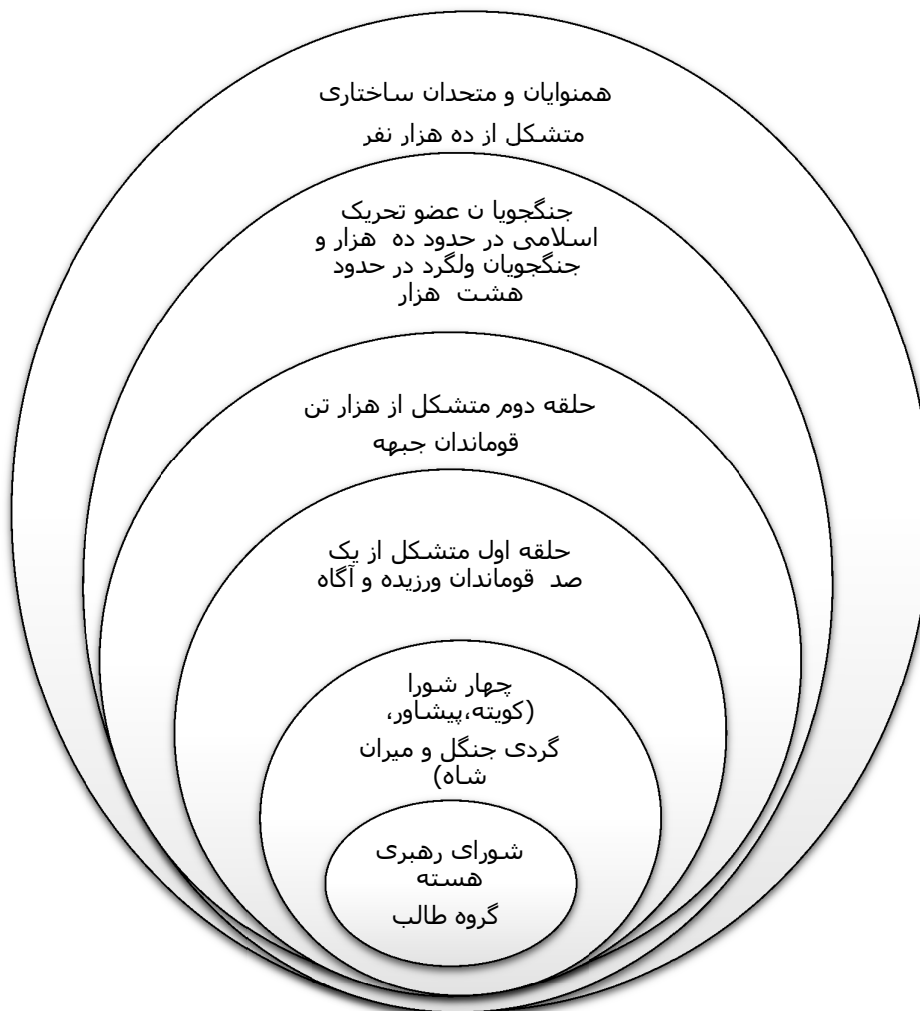
قبلی استخبارات پاکستان برای نقشی که طالبان می بایست در آینده بازی نمایند، مدتی در بین گروه رهبری طالب سراسیمگی و بهت حاکم گردید و سوال "چه باید کرد"، در حیطه صلاحیت پاکستان با داشتن نقش "مهماندار" این گروه ذخیره و اخلاک‌گر قرار گرفت.

از همین نگاه در سال‌های نخست که طالبان از افغانستان رانده شدند، فقط در چهارچوب لفظی ادعای "برگشت امارت اسلامی" شنیده می شد و با پشتیبانی استخبارات پاکستان تا سال‌های ۲۰۰۵ حمله‌های کوچک دهشت افکنی در افغانستان به وقوع می پیوستند. آهسته آهسته و با کاربرد تجارب دهشت افکنی در عراق و انتقال شیوه‌های انتحاری از طریق همکاری با القا عده و در اخیر نظر به عدم کفایت لازم حکومت حامد کرزی، دید سیاسی-نظامی طالبان قوام گرفت. حمله‌های تخریبی آنها گسترش یافت، به ترتیبی که حمله‌های طالبی بر "ویران‌گری" و کشتن نیروهای افغانی و ائتلاف بین‌المللی متمرکز گردید. در اینجا محتوای گروه طالب با تغییر راهبردی و تاکتیک نیز دیگر گون گردید، گروه طالب از یک "نیروی نظام مند تحمیلی بیرونی" به یک "گروه اخلاک‌گر" مبدل گردید. ولی پاکستان در حین حال تلاش نمود تا از طریق نیروهای مشخص مثلاً استفاده از سیاست نفوذی در حکومت کابل در صحنه سیاسی افغانستان عمل کند و همچنان از طریق پاکسازی در صف رهبری طالبان از اشخاص ناخوانده، یک حلقه منزه و گوش بفرمان اسلام آباد را به سرکار نگهدارند.

۲. ساختار سیاسی-نظامی طالبان به مثابه "گروه اخلاک‌گر"

با در نظر داشت دگرگونی اوضاع و مطابق به استراتژی جدید استخبارات پاکستان، کادرهای مهم طالبان در "شورای رهبری" مقیم کوئته/ پاکستان با هم گرد آمدند، که در محراق آن بازهم به شکل نام نهاد و نظر به مصلحت‌های سیاسی ملا عمر قرار گرفت. شورای رهبری در ابتدا متشکل از ۱۶ عضو بود که در طول زمان، آگاهانه و بر اساس سیاست از قبل سنجش شده پاکستان تصفیه گردیده و قسماً قربانی تصادفات گردیده و در سال‌های بعدی تعداد این شورا به دوازده تن بالغ میگردید. این شورا تحت مراقبت شدید استخبارات پاکستان قرار دارد و هر نوع تماس با آن ممنوع می باشد. محل بود و باش این شورا از "پیشین" در صوبه بلوچستان به محل امن و شاید هم به کراچی، شهر بندری آن کشور انتقال داده شد. این شورا دارای چهار کمیسیون، و چهار شورای محلی می باشد. کمیسیون‌ها عبارت‌اند از کمیسیون سیاسی، کمیسیون نظامی، کمیسیون تبلیغات و کمیسیون مالی. شوراهای محلی، نظر به آنکه در کجا مرکزیت دارند، به نام‌های شورای کوئته، شورای میران‌شاه، شورای پیشاور و شورای گردی جنگل یاد می شوند.

در اولین دایره گرداگرد این کمیسیون‌ها و شوراها در حدود یک صد تن کادرهای قرار دارند که یک بخش آن را "اندیوال"‌های دور اول طالبان تشکل می دهند. ولی بخش عمده‌ای آن را نیروی جوانی می سازد که در کوره‌های تربیتی القا عده "صیقل جهادی" گرفته و از آموزش‌های "انتحاری" عراقی برخوردار بوده‌اند و مصمم دیده می شوند تا "جهاد تعرضی" را به هر قیمتی که باشد، ادامه دهند. برخلاف بخش "اندیوال‌ها"، گروه جوان این حلقه فاقد احترام به ساختار قومی و دهکده‌ای افغانستان می باشد. این گروه، به شیوه فکری القا عده مانند "تحریک طالبان پاکستان" تلاش دارد که ساختارهای عنعنوی محلی را ویران کند و از طریق "سیاست تخریبی" و حملات انتحاری بر گرده‌ای اجتماع سوار شود. این گروه در بخشی از نکات جهادی با "تحریک طالبان پاکستان" اختلاف نظر دارد و با نظر "جهاد دفاعی" برادران پاکستانی خویش هم‌نوا نمیباشد. این گروه می خواهد که عجلتاً همه نیروهای "جهادی" در خدمت "جهاد تعرضی"، گویا در خدمت راندن "قوای صلیبی و عمال آنها" از افغانستان باشند. از این نگاه، این گروه طالب مربوط به ملا عمر در مخالفت با طالبان پاکستانی با گسترش دامنه جهاد در خاک پاکستان مخالف می باشد.



حافظ گل بهادر و ملا نذیر، نمایندگان طالبان در وزیرستان جنوبی برجسته ترین نمونه ی این گروه شمرده می شوند. از همین نگاه رابطه این گروه با استخبارات نظامی پاکستان حسنه می باشد. والی های نام نهاد طالبان در ۳۴ ولایت افغانستان از همین دایره تعیین می گردند. در دایره ای دوم در حدود یک صد تن قوماندان ورزیده قرار داشته که در حلقه بعدی از یک هزار قوماندان جبه سرپرستی میکنند؛ این قوماندان ها در جبهات وظایف پیاده کردن طرح های تخریبی و حملات انتحاری را به دوش دارند. این کادر ها به نوبه خویش در حدود ده هزار جنگجوی حرفه ای سر سپرده و هشت هزار جنگجوی ولگرد از نوع "مجاهدان آواره" زیر فرماندهی شان دارند. پس از این حلقه ای مجاهدان حرفه ای، در حدود ده هزار "همنوایان" با طالبان هم سنگر می باشند. این حلقه به نوبه ی خویش از حضور طالبان استفاده کرده در تباری و امتیازات دوجانبه ای متحدان آنها قرار دارند. این حلقه شامل این گروه ها می باشد: سران ناراضی قومی از حکومت کرزی، مافیایی قاچاق مواد مخدر، جنایت کاران حرفای، بخشی از صاحبان تصدی های امنیتی خصوصی، دار و دسته های آدم ربایان، جاسوس ها و همکاران طالبان در نیرو های امنیتی و ادارات دولتی کشور. رخنه کردن گروه طالب در نیرو های امنیتی افغانستان از مشکلات جدی در این کشور شمرده می شود.

۴. سیاست تخریب زیر ساخت ها و قتل نیروهای مخالف در افغانستان

سیاست جنگی طالبان در مرحله "اخلالگری" از نگاه "راهبردی" به شکل مرکزی و یکدست، از نظر تاکتیک به شکل غیر مرکزی و نامتجانس و در سطح اوپراتیفی و جبهه ای پارچه پارچه و جدا از هم پیاده می گردد. گردانندگان چرخ های آشوبگری طالبی" در پاکستان پس از یک سری حمله های محلی و بدون برنامه موثر بر نیرو های بین المللی کمک به امنیت "ایساف" و "ائتلاف بین المللی"، به ویژه با بکار برد تجارب دهشت افکنی در عراق از طریق روابط با "القا عده"، در تاکتیک نظامی خویش بازنگری بنیادی کردند. در قدم نخست شیوه جنگی خویش را با اصول جنگ های "چریکی" عیار نمودند و در حد امکان از رویایی جبهه با نیرو های "ائتلاف بین المللی" ابا و وزیدند. در این جا باید افزود که "جنگ های چریکی نوع کلاسیک" با حمله های دهشت افکنی نوع طالبی دارای تفاوت های اساسی می باشند. جنگ های چریکی نوع کلاسیک به طور کلی متمرکز بر اهداف نظامی دشمن بوده و با پیروی از اساسات "مقررات جنگی" که در آن بر حفظ و صیانت ملکی ها صحنه گذاشته می شود، از کشتن بی گناهان، به ویژه زنان و اطفال پرهیز می شود. از این نگاه عاملان این نوع جنگ ها "شورشیان، متمردان، طغیان گران، سرکشان و یا مقاوم" خوانده میشوند. ولی اگر حامیان جنگ های نوع چریکی برای رسیدن به اهداف خویش به حمله های علیه ملکی های غیر مسلح و بی گناه دست بزنند، طوری که طالبان عمل میکنند، به آنها به جز از "دهشت افکنان و قاتلان" نمیتوان با اسم دیگری یاد کرد. [۳۰]

علاوه بر آن گروه طالب به پیروی از افکار القا عده و انتقال شیوه های هر اس افکنی الزرقاوی (ابو مصعب الزرقاوی، رهبر سابق القا عده در عراق که پنج سال پیش در حمله ی امریکاییها کشته شد) به افغانستان پایبندی -اش را به تعبیر سلفی از حمله های انتحاری به اثبات رساند. به ناسی از آن که گفته میشود که خود کشی در اسلام جایز نیست، شیخ یوسف القرضاوی از الا زهر می گوید که "کشتن بی گناهان در اسلام، یعنی دین شکنی و بردباری، ممنوع است". [۳۱] ولی به تعبیر القا عده که بر فتوای ابن تیمیه استوار می باشد، قتل مسلمین ملکی هم "مطابق به سنت پیغمبر اسلام" می باشد. گروه طالب در این راه با القا عده و سلفی ها هم نظر بوده، کشتن برادران مسلمان را در سرزمین هندو کش روا میداند. [۳۲]

در زمان مراسم فاتحه احمد ولی کرزی، برادر رییس جمهور (به تاریخ ۱۴ جولای ۲۰۱۱) شخص انتحاری با انتقال مواد منفجره در دستار خویش در درون مسجد فاتحه خوانی، حکمت الله حکمت، رییس شورای علمای ولایت قندهار را به قتل رساند. مسؤلیت این فاجعه را بلافاصله ذبیح الله مجاهد، که اسم واقعی -اش حاجی اسماعیل گفته میشود و در چمن، شهر مرزی پاکستان با افغانستان فعالیت مینماید، به مثابه سخنگوی گروه طالب بر دوش گرفت. [۳۳] با وقوع این حادثه، گروه طالب مرتکب یک جنایت چند بعدی گردید، که هم با ارشادات اسلام وهم با رسوم سنتی افغان ها در تضاد قرار دارد: عمل خشونت بار خودکشی که در اسلام ممنوع است، با عدم حرمت گذاری به مسجد- خانه ی خدا - و تخطی بر عزت دستار که در محیط افغانی جزء عفت خوانده می شود، در حقیقت به معنی پایمال کردن همه ارزش ها و هنجارها توسط طالبان می باشد. همچنان شیوه کار طالبان که قوماندان های آن ها در زیر چادری خود را مخفی می نمایند و به این ترتیب با انتقال مواد منفجره، به اعمال دهشت افکنی دست می زنند، با "غیرت و شهامت عنعنوی افغانی" در تضاد قرار دارد. زمانی که از زبان امیر کرور و امیر فولاد، شاعران پیشتاز زبان پشتو در وصف شهامت جنگی گفته می شود که در کنار دریای هریوا "دلاوران از آنها می لرزند"، اشاره به جنگ تن به تن دارند. همچنان فردوسی، یکی از بزرگترین شاعران دربار غزنوی در حماسه های خویش، در رابطه به جنگ رستم و سهراب، دشمن را به جنگ رویاروی دعوت می نماید: " اگر جز به کام من آمد جواب - من و گرز و میدان و افراسیاب".

گروه طالب با پیروی از تعبیر سلفی، به تخریب زیر ساخت های فرهنگی کشور و کشتار ملکی ها آغاز و این شیوه اعمال نا جایز را به اهداف راهبردی خویش مبدل نمود. در راه پیاده کردن شیوه های دهشت افکنی، شخصی به

نام هارون، افسر پاکستانی نقش مهمی بازی نموده است. هارون از یک طرف از طریق مطالعه تجربه ای جنگ های ضد امریکایی در هندو چین و انطباق دادن این شیوه جنگی با حمله های انتحاری در خاک عراق، "دستور العمل" برای گروه جهادی طالب طرح نمود. از طرف دیگر او، نظر به روابط عمیق شخصی و حرف ای با حلقه های نیرو های نظامی پاکستان، در راه امکانات تدارک جنگ افزار برای دهشت افکنان طالب، قدم های موثر عملی برداشت. [۳۴]

با پیروی از این بازنگری، فعالیت های بنیاد های خیریه (NGO) به مثابه نمایندگان نیرو های خارجی مورد حمله های گروه تازه بسیج شده قرار گرفتند. قتل ده تن از همکاران "بنیاد معاونت بین المللی" (International Assistance Mission) در ماه اگست سال ۲۰۱۰ عیسوی در ولایت بدخشان، یکی از نمونه های حمله های تخریبی گروه طالب را تمثیل می نماید. مسئولیت این حمله ای انتحاری را بدون درنگ ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان به دوش گرفت. احمد جاوید ۲۴ ساله، آشپز این بنیاد خیریه، یکی از این ده تن قربانیان می باشد که به مثابه یگانه نان آور برای همسر و سه طفل خویش روزانه در حدود چند دالر محدود امریکایی درآمد داشت. همچنان محرم علی، که ۵۱ سال داشت به حیث "راننده" این بنیاد، قربانی دیگری است که با درآمد ۱۵۰ دالر در ماه باید زندگی همسر و دو طفل معیوب خویش را تمویل می کرد. [۳۵] به تاسی از گزارش ACBAR (Agency Coordination Body for Aid Organisations)، یا "اداره ی هم آهنگ سازی سازمان های امدادی در افغانستان"، قتل و اختطاف همکار های بنیاد های خیریه در طول زمان افزایش یافته است. در این جا می توان از قتل پنج تن از همکاران سازمان San Frontiers یا "داکتران بدون مرز" در سال ۲۰۰۴ و چهار تن از همکاران سازمان International Rescue Committee یا "کمیته بین المللی برای کمک" در سال ۲۰۰۸ به حیث نمونه های دیگر از جنایات گروه طالب نام گرفت. [۳۶]

به اساس گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر (Human Rights watch)، نظر به تخریب بنیاد های آموزشی و تهدید استادان و معلمان مکاتب توسط طالب ها، در سال ۲۰۰۵ اکثر دختران از آموزش در مکاتب محروم گردیده و در حدود ۳۰ در صد ولسوالی های کشور امکانات آموزشی دختران از بین رفته است. تنها در سال ۲۰۰۵ در حدود ۱۱۰ حمله ی تخریبی بر مکاتب و تاسیسات آموزشی کشور به وقوع پیوسته است. [۳۷] حمله های تخریبی مکاتب دختران از شیوه ی فکری "تبعیض جنسیتی" طالبان آب می خورد.

به قتل رساندن ملا های نرمش پذیر که در رویارویی با دیدگاه سفت عقیدتی طالبی قرار می گیرند، بیانگر نمونه ای دیگری از جنایات طالبی می باشد. گروه اخلاکگر طالب از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ تنها ۲۴ تن از اعضای "شورای علمای افغانستان" را به قتل رسانده است. در این قطار قتل قاری سید احمد، ملای ورزیده ای قندهاری در اپریل سال ۲۰۰۸ نمونه ی دلخراشی از حمله های غیر انسانی گروه طالب را تمثیل می نماید. [۳۸]

قتل بی امان کارمندان دفاتر دولتی، و بستگان تاسیسات امنیتی و روشنفکران انتقادی و ملی نمونه ای دیگری از جنایت های ضد بشری گروه طالب را به نمایش می گذارد. در رابطه با قتل این حلقه، ملا عمر در یک فتوای خویش می گوید که "ما زمین را زیر پای آن ها به تنور شعله ور تبدیل خواهیم کرد." در این جا می توان به شکل نمونه از ستاره اچکزی، خانم مبارز و عضو شورای ولایتی قندهار نام برد که در اپریل سال ۲۰۰۹ در نزدیک خانه - اش توسط "متر سیکل سواران" گروه جهادی طالبی به ضرب گلوله از پا درآمد. در این قطار می توان همچنین از قتل حکیم تنیوال، والی پکتیکا در سپتمبر سال ۲۰۰۶ میلادی نیز نام گرفت. تنیوال آرمان گرایی خویش را در قبال پایان بخشیدن به "فرهنگ کلشینکوف" با قیمت جان خود پرداخت. [۳۹] در مقابل تو ریالی ویسا، والی قندهار می تواند احساس آرامش نماید که در سال ۲۰۰۹ از یک حمله ای انتحاری طالبان با جراحت های کوچک جان به سلامت برد. سلسله انتحار زعمای ملکی و نظامی، در این میان از مناطق جنوبی و شرقی کشور حتا به شمال گسترش نموده، نمونه مشخص آن قتل جنرال داوود داوود، فرمانده زون ۲۰۳ قوای امنیتی افغانستان در ماه می سال ۲۰۱۱ در تالقان می باشد.

ولی طالبان به قتل و قتال مخالفان رسمی خویش بسنده نه نموده، تلاش دارند که از طریق "قصاص" های مستقیم در ملای عام بین مردم ترس و رعب خلق نمایند. قوماندان های طالب در سال ۲۰۰۶ در ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار، ۲۶ تن از مردم عادی را به جرم همکاری با دولت با خونسردی بیسابقه ای به قتل رساندند و اجساد بی سر آن ها را برای "عبرت دیگران" به نمایش عام گذاشتند. [۴۰] به اساس گزارش دفتر سازمان ملل در افغانستان (UNAMA)، تنها در نیمه سال ۲۰۱۰ بیشتر از هفتاد در صد در قتل ملکی ها "مخالفان مسلح" دست داشته اند. دفتر سازمان ملل، تعداد این قربانی ها را در شش ماه اول همین سال ۳۲۱۰ تن می گوید به این ترتیب ۲۲۵۷ نفر ملکی در ظرف شش ماه سال ۲۰۱۰ قربانی حمله های انتحاری گروه اخلاکگر طالب شده اند. [۴۱]

۵. جبران سست شدن تکیه گاه قومی طالب توسط نا سامانی های ساختاری

پا به پای شکل گیری اوضاع سیاسی کشور، از یکسو و افزایش فعالیت های تخریبی گروه طالب از سوی دیگر، در بخش تکیه گاه قومی تحریک اسلامی طالبان دگرگونی های مهم بوقوع پیوسته اند. نخست از همه نظر به یک سری از علل سیاسی-اجتماعی پایگاه قومی طالب که در تمام سطوح بر پشتون ها تکیه می زد، به آهستگی سست تر گردید. طیف های مختلف پشتون ها یا از طالبان فاصله گرفتند و یا دست کم از پشتیبانی علنی آنها دست برداشتند. ولی در عین زمان حمله های روز افزون تخریبی طالب، بیانگر گسترش نفوذ این گروه میگردد. اکنون بر این "تضاد" - کاستن پایگاه قومی و گسترش نفوذ - روشنی انداخته می شود.

نیرو های فرار از شیوه ی دید طالبی

(۱) نقش ریاست جمهوری حامد کرزی

حامد کرزی، رییس جمهور که در بدو امر سیاستمدار "ردیف دوم" به نظر میرسید، بدون داشتن یک حزب سیاسی و یا گروه مسلح مربوط به خودش و حتا بدون یک بر نامه ای تدوین شده ای سیاسی برای بازسازی و آشتی ملی کشور، به اساس "توافقات بن" در دسامبر سال ۲۰۰۱ بر اریکه ی قدرت در کابل تکیه زد. در طول زمان روشن گردید که کرزی به حیث یک پشتون، تبار گرا عمل می کند؛ ظاهراً متواضع و خاکسار ولی در واقع "اشرافی صفت" می باشد؛ گرچه او از دموکراسی سخن می گوید و لی "عمل گرا" است و مانند سیاستمداران سلفش تنها پابند اصولی میباشد که در خدمت تداوم قدرت سیاسی وی و در تداوم تبار درانی قرار گیرد. او با پیروی از همین سیاست عمل گرایی، با دادن امتیازات، از طریق کرسی های بلند به "پشتون ها و بنیاد گرا ها" فضایی را ایجاد نمود که بخشی از پشتون ها با خط طالبی بریده و در "جبهه" کرزی جای پای سیاسی پیدا نمودند.

(۲) احساس رقابت های مثبت حوزه ای

سیاست تخریب زیر ساخت های اقتصادی، صحنی و فرهنگی در مناطق پشتون نشین توسط طالبان منجر به آن گردید که بخشی از پشتون ها به این درک سیاسی برسند که در اثر تداوم این سیاست، مناطق پشتون نشین در "رقابت های مسالمت آمیز باز سازی" از مناطق غیر پشتون عقب خواهند ماند. از آن جایی که طالب غیر از آن هم به دنیای خاکی به مثابه جهان فانی دیده و نیازی به بر نامه بازسازی نمی بیند، بنا بر این بخشی از پشتون های کرسی نشین و روشنفکر از طالبان بر گشتند.

(۳) فاصله گرفتن از شهرت نا مطلوب طالبی

طالبان در دور استیلاي قدرت خویش از نگاه فرهنگی عقب گرا، از نگاه درک سیاسی نادان، از نگاه شکل گیری قدرت، انحصار گرا و از نگاه دینی متعصب عمل کردند. پس از برقراری حکومت کرسی، بخشی از پشتون ها نمی خواستند که دامن های شان با این لکه های سیاسی - اجتماعی نوع طالبی دیگر آلوده باشد.

۴) شیوه ی فکری طالبی در تناقض با "پشتون والی"

درک طالبان از تصاحب قدرت سیاسی و بکار برد "شریعت" نوع طالبی با یک سری از اصول "پشتون والی" به مثابه هنجار های عنعنوی در تضاد قرار گرفته و به ویژه به فرو پاشی اهرم اجتماعی سنتی منجر شده بود. پس از برقراری حکومت کرسی این فشار اجتماعی که بخصوص در روستاها موقوف اجتماعی و سیاسی شان را از دست داده بود، دوبار دارای حیثیت و مقام شد و با درس عبرت از این تجربه ای تلخ تاریخی از "طالب و طالب گرا ها" فاصله گرفت.

۶) اسلام نرمش پذیر افغانی در تضاد با شیوه دید سلفی نوع طالبی

بیرحمی گروه طالب در مقابل ملا های سنتی و علمای که از خط دینی طالبی دیگر پیروی نمی کردند، منجر به آن شد که این قشر بیشتر از پیش جدی گردیده، از طالب و طالب نما ها فاصله گیرد. از آن جایی که این ملا ها با نظام عنعنوی و برداشت مردم عوام از اسلام سنتی توأم با تصوف در هم آهنگی به سر می برند، قتل و قتال این قشر را در تضاد با دین نرمش پذیر خویش تعبیر کرده، اعمال طالبان را غیر اسلامی خواندند و عاملان آن را "وهابی" و "خارجی" گفتند.

۶) افشا روز افزون چهره طالب به مثابه ابزار سیاسی پاکستان است

آهسته آهسته این نکته بیشتر از گذشته ها روشن گردید که پاکستان به مخفیگاه های گروه طالب مبدل گردیده است و استخبارات آن کشور، گروه "مجاهدان تازه دم" را به غرض دهشت افکنی در افغانستان بسیج نموده، از آن ها به مثابه ابزار سیاسی برای اهداف خویش استفاده مینماید. درک این موضوع در بین تعداد زیادی از هواداران پیشین طالب زنگ خطر را به صدا درآورد. در قبال این موضوع عده ای "استقلال کشور" را به خطر دیدند و دیگر حاضر نبودند تا سر نوشت خویش را دوباره به "طالبان گوش به فرمان اسلام آباد" بسپارند.

۷) نقش گفتمان مردم سالاری

در اخیر گفتمان دموکراسی در رابطه با قیادت انحصاری طالبان نقش مهم بازی نمود. پس از سه دهه اوضاع متلاطم و نظام های اقتدار گرا، برای یک تعداد زیاد پشتون های روشنفکر، نظام مردم سالاری، که در آن هر فرد باشنده ای افغانستان به مثابه شهروند عمل نماید، به دید سیاسی مبدل گردید. به این ترتیب این گروه "وراثت تباری قدرت سیاسی" را از نگاه تاریخی نا بهنگام خوانده و بدور افکند. ولی عده ای دیگری، دهشت افکنی طالبی را "مقاومت ملی" و در پیروی از نظر "سقاوی دوم" باشندگان غیر پشتون را "اجنبی" و مانع رشد و انکشاف ملی کشور می خواند. در این جدال، نظر "شهروندی" به شکل روز افزون از هواداران بیشتر برخوردار گردیده است و در رویارویی با گذشته گرایان حرفه ای، از پشتیبانی گسترده تر برخوردار می شود.

۶. نابسامانی های ساختاری نظام به نفع طالب

گروه طالب به چنان ابزار سیاسی و استراتژیک تبدیل گردیده است که جناح‌های مختلف، چه در درون افغانستان و چه در کشورهای منطقه و جهان، هریک به نوبه‌ای خود جهت پیاده کردن هدف‌های شان از آن استفاده می‌کنند. بنابر تجربه‌ای تلخ تاریخی و خاطرات از دوران "نظام مندی" این گروه، در این دورانی که این گروه "التقاطی" نقش "اخلال گرانه" بازی می‌کند، مردم در درون افغانستان پشتیبانی قومی را از آنها قسماً دریغ می‌کنند. ولی گروه طالب در مناطق قبایلی پاکستان، به ویژه در وزیرستان شمالی و جنوبی با وجود اختلاف نظرها در مورد اولویت‌های مبارزاتی با "تحریک طالبان پاکستانی" مانند گذشته‌ها از حمایت گسترده‌ای قومی بر خور دار می‌باشد. نظر به فقدان یک طرح سیاسی-اجتماعی برای بازسازی کشور در افغانستان، مکانیزم سیاسی بخصوصی شکل گرفته و منجر به بروز گروه‌های مختلفی گردیده است که ثبات نسبی سیاسی کشور کوهپایه‌های هندو کش را با خطر‌های جدی مواجه نموده‌اند. دامنه‌ای گردانندگان پشت پرده‌ای این مکانیزم از گروه‌های مسلح گرفته تا حلقه‌های "قطاع الطریق"، مافیای مواد مخدر و قاچاق بران حرف‌ای گسترش می‌یابد. در کنار این گروه دشمنان قسم خورده‌ای افغانستان، هستند اشخاص انفرادی و حلقه‌های کوچک دیگر که از اوضاع بی‌ثبات کشور بهره‌برداری کرده و در کنار گروه‌های متذکر عمل می‌نمایند. در نتیجه هر دو بخش همگام باهم در جهت برهم زدن ثبات نسبی سیاسی کشور فعالیت می‌نمایند.

(۱) احزاب مسلح سیاسی در خط مبارزات طالبی

در قطار گروه‌های مسلح، نخست از همه می‌توان از "حزب اسلامی افغانستان" تحت رهبری گلب الدین حکمت یار نام گرفت؛ گروه افراطی که از گذشته‌ها، نزدیکترین سازمان جهادی با دستگاه استخبارات پاکستان بوده است و از همین جهت از بزرگترین بخش کمک‌های تسلیحات و مالی برخوردار بود. ولی از آن جایی که حکمت یار ماکیاولیستی است که معتقد می‌باشد که هدف وسیله را توجیه می‌نماید، با وجود حضور قاضی حسین، امیر جماعت اسلامی پاکستان و جنرال حمید گل، رییس سابق استخبارات پاکستان در جبهه‌ای حزب اسلامی، وی دو سال تمام در "محمد آغه"، جنوب غرب کابل کمین گرفت، اما نتوانست بر "تخت سلطنتی!!!" در کابل تکیه بزند. پس از حمله‌های دهشت افکنی سال ۲۰۰۱ و به کرسی نشستن حامد کرزی، حکمت یار دوباره نظر به خاصیت "انحصار طلبی سیاسی" خویش در برابر فرایند صلح در کشور به مبارزه پرداخت. حکمت یار بسیار آگاهانه در بخش جنگ مسلحانه در شمال شرق کشور به ویژه در کنر و ولسوالی امام صاحب ولایت بغلان وارد کار زار گردید. در بخش سیاسی - با تفاوت‌های کم و زیاد درون حزبی - تحت رهبری ارغندیوال به فعالیت علنی در کابل آغاز نمود. به این ترتیب و در این میان حکمت یار در بخش سیاسی از دست آورد‌های بزرگ بر خور دار بوده است و کرسی‌های بلند را در کابینه‌ای کرزی و همچنان در شورای ملی کشور احراز نموده است. از سوی دیگر نظر به هم‌نوایی‌های سیاسی با گروه طالب و بنیادگرایی عقیدتی با شبکه‌ای دهشت افکن القا عده، دامن حزب اسلامی نه تنها در قتل و خونریزی نیروهای خارجی بلکه کشتار ملکی‌های افغانی نیز تا آرنج آغشته می‌باشد.

در کنار حزب اسلامی حکمت یار می‌توان از شبکه‌ای دهشت افکن "جلال الدین حقانی" نام گرفت. این شبکه که اکنون تحت فرماندهی سراج الدین حقانی، پسر جلال الدین حقانی به ویرانی کشور کمر بسته است، در وزیرستان شمالی پاکستان و در رابطه‌ی مستقیم با دستگاه استخبارات آن کشور، فعالیت‌های تخریبی -اش را به دستور و طراحی استخبارات پاکستانی متوجه تاسیسات هند در افغانستان نموده است. همچنان، شبکه‌ای حقانی که بخشی از سازمان "حزب اسلامی" مولوی خالص بود که بعد تر، با حفظ تشکیلات، از نگاه عقیدتی در گروه طالبان ادغام گردید، در وزیرستان شمالی از شبکه‌ای دهشت افکن القا عده، در ازای تهیه اماکن مصون "ته جایی" می‌گیرد و اطلاعات موثق در اختیار ISI می‌گذارد.

جلال الدین حقانی در یک نامه که از آدرس "امارت اسلامی افغانستان" در سال ۲۰۰۹ پخش گردید، برای نخستین بار بر ملا عمر انتقاد کرده، می نویسد: "رهبری شورا امروز به دست کسانی افتاده است که بدون اجازه ای سازمان های استخبارات خارجی ها قادر به انجام هیچ کاری نیستند." [۴۲] او می نویسد که "بخون های ما تجارت ها جریان دارد. در بدل پول، برادران ما بر صلیب ها کشیده می شوند." در این رابطه وی به کشته شدن چندین قوماندان گروه جهادی طالب اشاره می نماید: ملا اختر محمد، ملا داد الله، ملا عبدالمنان و ملا سیف الله. [۴۳] حقانی در اخیر مشخصاً از ملا محمد عمر نام گرفته، اضافه می نماید: "اخیراً ما شاهد یک سری اوامر غلط از سوی ملا عمر مجاهد و باجه ای ایشان ملا عزیزالله اسحق زی... می باشیم که منجر به از دست دادن اشخاص بر جسته و کارا مانند بیت الله محسود و ملا منصور داد الله و چندین فرد دیگر شده است." [۴۴] علاوه بر این دو گروه مسلح، حلقه های دهشت افکن بین المللی از قبیل شبکه الفا عده، گروه سلفیون، تحریک طالبان پاکستانی و گروه قاری طاهر یلداش با بر نامه های خاص خودشان به طور منظم در افغانستان دست به تخریب می زنند. شیخ یونس الموریتانی، فرمانده بلند رتبه ای الفا عده مسئول این گروه دهشت افکن بین المللی در افغانستان می باشد. [۴۵]

۲) باند های مسلح ملی

نظر به انکشاف بخصوص در کشور و حاکمیت "فرهنگ کلشنکف" اکنون بیش از ۵۰۰ گروه مسلح کوچک و بزرگ در افغانستان وجود دارند و هر یک از این گروه ها در مناطق نفوذی شان به فعالیت های بخصوص خود شان مشغول می باشد. این باند های جنایی از طریق سرقت، اختطاف و ایجاد رعب و ترس در بین مردم اعاشه و اباطه می نمایند. این گروه های مسلح از طریق همراهی با باند های قاچاق اسلحه و مواد مخدر و در همکاری نزدیک با گروه طالب، به جنایات خویش ادامه می دهند.

۳) شیوه ی کار برخی از شرکت های امنیتی خصوصی

در افغانستان بیش از ۵۰ شرکت خصوصی امنیتی رسماً فعالیت دارند. این شرکت ها در حدود ۳۰ هزار نفر استخدام نموده و به معاش خوار وابسته به خود تبدیل نموده اند. این شرکت های خصوصی در بخش امنیت و حفظ مصونیت تاسیسات خارجی، بنیادهای خیریه، نیروهای بین المللی، سفارتخانه ها و نمایندگی های سازمان ملل متحد در افغانستان فعال می باشند. درآمد سالانه ای این شرکت ها به صد ها میلیون دالر امریکایی بالغ می گردد یک تعداد از این شرکت ها به غرض "بازار یابی" برای خدمات خویش، به گروه های مسلح دیگر پول می دهند که اوضاع را نا مطمئن و نا آرام گردانند تا در نتیجه زمینه ای رونق تقاضا برای "خدمات امنیتی" این شرکت ها افزایش یابد.

۴) قرار دادی های استفاده جو

قرار دادی های که در بخش باز سازی زیر ساخت های کشور مشغول اند، حجم داد و گرفت و پایه ی مفاد خویش را در وابستگی مستقیم با وضع امنیتی کشور می بینند؛ به گونه ای که آنها با افزایش نا امنی، برای ساختار یک پروژه از قبیل اعمار یک جاده، خواهان پول بیشتر می شوند و امتیازات بیشتر کسب می نمایند. این موضوع به بهترین وجه آن با مثال های از قراردادی های بازسازی در ولایت قندهار دیده می شود. [۴۶]

۵) ملیشه های قومی

در اخیر می توان از گروه های "اریکی"، ملیشه های قومی و "پلیس محلی" نام گرفت که با وجود ماموریت رسمی آنها که مبارزه با گروه طالب خوانده می شود و لی اکثر خود این گروه ها به نوبه ای خویش دست به خراب کاری و مردم آزاری می زنند، به خانه های مردم می ریزند و به دختران تجاوز می نمایند.

با وجود شباهت ها و تفاوت های بنیادی بین این گروه ها ی مغل امنیت، که زاده ای ساختار اجتماعی و سیاسی دوران حاکمیت کززی می باشد، پیامد اعمال این گروه ها با اهداف گروه اخلاکگر طالب در همسویی قرار می گیرد. از آن جایی که بازیگران پشت پرده ای گروه طالب هم تلاش دارند تا این گروه اخلاکگر را بزرگتر از حضور واقعی آن جلوه دهند، پس اعمال ناروای این حلقه ها، ناشی از نابسامانی های ساختاری کشور را نیز به نام خویش خاتمه می دهند. در این رابطه حمله های انتحاری بر هتل انترکانتیننتال کابل این مسأله را بخوبی روشن می سازد. به تاریخ ۲۹ جولای سال ۲۰۱۱ گروه دهشت افکن مسلح با واسکت های انتحاری و سلاح خفیف بر هتل مذکور واقع در باغ بالا در جوار "قبر پیر بلند" حمله بردند. پس از چند ساعت درگیری بین نیرو های امنیتی دست کم بیست و یک نفر به قتل رسیدند. [۴۷] ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان بلا درنگ مسئولیت این حمله ای دهشت افکنی را به نام طالب ها به دوش می گیرد. [۴۸] ولی یک روز بعد نیرو های آیساف (نیروهای بین المللی کمک به حفظ امنیت در افغانستان) در گردیز، اسماعیل جان، یکی از قوماندان های مشهور شبکه ای دهشت افکن حقانی را به قتل رسانید، شخصی که نه تنها طراح این حمله های انتحاری بر هتل انترکانتیننتال خوانده شد بلکه، طوریکه گفته شده او مسؤلیت اکمالات شبکه ای حقانی را نیز بر دوش داشته است. براساس اطلاعاتی که ناتو در دسترس رسانه ها قرار داده است، اسماعیل جان در اواخر سال ۲۰۱۰ میلادی از پاکستان به افغانستان آمد و رهبری یک گروه بیست و پنج تا سی و پنج نفری را در مناطق مرزی افغانستان برعهده گرفت. [۴۹]

بخش سوم: تمویل پروژه "اخلاک گری" طالب

تمویل فعالیت های تخریبی طالبان چند بعدی است و از چشمه های مختلف غیر مشروع آب می خورد. نخست از همه، همکاری نزدیک گروه طالب با قاچاق بران مواد مخدر، به ویژه در حوزه ی هیرمند که بیشتر از ۷۰ درصد مواد مخدر کشور از آنجا تهیه می گردد، مهمترین منبع درآمد طالبان می باشد. طالبان در قدم نخست ده درصد به اسم ذکات از زارعان کو کنار اخذ نموده و با تهیه "بدرقه ای مسلحانه" با قاچاق بران دست کم ده درصد دیگر در قیمت محلی مواد خام شریک می شوند. با در نظر داشت حجم مواد مخدر در درون کشور که قیمت آن در حدود ۹۰۰ میلیون دالر امریکایی گفته می شود، سهم طالب در این مبلغ بر یک صد میلیون دالر امریکایی بالغ می گردد. البته قیمت مواد مخدر صادر شده از افغانستان در منطقه، سالانه به پنج میلیارد دالر امریکایی می رسد. در کنار درآمد از منبع قاچاق مواد مخدر، حواله های پولی برادران دینی از حوزه ای خلیج، بزرگترین رقم دیگری بوده که در خزانه ای کمیسیون مالی طالبان سرازیر می گردند. در این مورد گل آقا اسحاق زی، رییس کمیسیون مالی طالبان با امیر عبدالله و نصیر حقانی، دو تن از دست یارانش در جمع آوری پول نقش مهم ایفا می نمایند. اسحاق زی نه تنها سرپرستی مالی را به دوش دارد، بلکه با پشتیبانی دستگاه استخبارات پاکستان، پیوسته به کشور های عربی در خلیج فارس و عربستان سعودی سفر می کند و در حلقه های بنیاد گرای آن کشور ها از "اعانه های سرشار دینی" برخوردار می گردد. [۵۰] اسحاق زی مسئول جمع آوری ذکات از مناطق زیر نفوذ طالبان است و بعضا با تهدید مستقیم و ایجاد ترس و رعب از اشخاص انفرادی نیز پول می گیرد. گل آقا اسحاق زی که در قطار طالبان روز های نخستین محسوب می شود، از اعتماد زیاد ملا عمر بر خور دار می باشد. امیر عبدالله در زمان حاکمیت التقاطی طالبان به حیث معاون والی ولایت قندهار، در واقع پایتخت طالبان فعالیت داشت. او پس از متواری شدن رهبران طالب، به ویژه برای کادر های که مستقیم مورد تفقد استخبارات پاکستان قرار نگرفتند، امکانات سر پناه و مخفی گاه در شهر های مختلف پاکستان، از جمله در "مهمان خانه" ای مشهور طالبان در شهر

بندری کراچی تهیه دیده است. وی شخصا به غرض جمع آوری پول و جلب حمایت بیشتر سیاسی به کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی و کویت هم سفرهای نموده است. [۵۱]

بنا بر اظهار ریچارد هولبروک، سابق نماینده ای ویژه ایالات متحده آمریکا برای افغانستان و پاکستان، حجم پولی که طالبان از کشورهای خلیج می‌گیرند، بیشتر از درآمد طالبان از مواد مخدر می‌باشد. [۵۲]

نظر به گزارش تایمز The Times، از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ میلیون دلار امریکایی به نفع دهشت افکنی سرازیر پاکستان و افغانستان شده است. [۵۳] گرچه که حکومت عربستان سعودی در کنار نیروهای بین‌المللی در افغانستان قرار دارد، ولی گروه‌های پرنفوذ و اشخاص انفرادی سعودی از پشتیبانی پولی شان در مورد گروه طالبان خودداری نمی‌نمایند. نظر به تخمین بخش مالی استخبارات افغانستان، در چهار سال مذکور حدود ۹۲۰ میلیون پوند انگلیسی وارد افغانستان شده و پس از تسعیر به وزیرستان انتقال داده شده است. البته در این جا سازمان دهشت افکن القاعده نیز مستقیم ذی‌دخل می‌باشد. در اخیر می‌توان از منبع پولی نام برد که از درک گروگان‌گیری و آدم‌ربایی سرازیر خزانه‌های طالبان می‌شود. در این راستا می‌توان به شکل نمونه از گروگان‌گیری دو خبرنگار فرانسوی در سال ۲۰۰۹ یادآوری نمود. گروه اختطاف‌گر طالبان این دو خبرنگار را در سال ۲۰۱۱ در بدل بیش از پنج میلیون دلار رها نمود. بنا بر گزارش‌های مطبوعات قاری بریالی، فرمانده گروه جهادی طالبان در کاپیسا، موفق شده است تا در ازای آزادی دو خبرنگار مذکور، نورالله و عبدالحق، برادران خویش را نیز آزاد نماید. [۵۴]

با در نظر داشت منابع که تذکر داده شدند، در آمد سالانه‌های گروه جهادی طالبانی بیش از چهار صد میلیون دلار امریکایی تخمین می‌شود. در بخش مصرف بودجه طالبان سازمان استخبارات پاکستان نقش مهم بازی نموده، دستبرد زدن و استفاده‌های شخصی از این منبع "خداداد" جزء عادات دیرینه‌ای نیروهای آغشته پاکستانی در امور افغانستان شمرده می‌شود.

بخش چهارم: گفتگو با طالبان: رهکار عاری از خرد سیاسی

اعمال گروه طالبان منافای با اصول جامعه‌ای مدنی بوده، سیاست تخریبی این گروه جهادی امکانات هر نوع گفتگوی سیاسی و زمینه‌سازی "آشتی ملی" را نفی می‌نماید.

۱) نظر به تجارب دهه‌های اخیر، گروه طالبان که التقاطی فکر می‌نماید از یک طرف با پیروی از اصل "حاکمیت تک‌تباری"، باشندگان غیر پشتون افغانستان را "بیگانه" شمرده و به اساس آن از جمله خواهان اخراج تاجیک‌ها به تاجیکستان، ازبک‌ها به ازبکستان بوده، از هزاره‌ها می‌خواهد که یا "مسلمان شوند" و یا افغانستان را ترک گویند. ملا عمر فتوا می‌دهد که گرفتن دختران و زنان هزاره به مثابه کنیز اشکال دینی ندارد.

۲) گروه طالبان با نظام دموکراسی که باشندگان افغانستان به حیث "شهروند" و به اساس رای‌دهی و رای‌گیری، سرنوشت کشورشان را خود تعیین نمایند، به مخالفت برخاسته، همچو نظام را، به زعم خودش خلاف شریعت اسلامی می‌داند. نظر به عقیده‌های آنها مردم افغانستان به حیث "امت اسلام" اهلیت آن را ندارند تا نظام سیاسی شان را خود تعیین کنند، بلکه تنها "علمای کرام"، منتخب آن‌ها می‌توانند "امیر المومنین" را تعیین نمایند. و این امیر گویا سرنوشت یک ملت را نظر به میل و رغبت خود و آن‌هم نظر به خوانش دینی خود و استوار بر تبارگرایی بدوی، حتی در مخالفت با کود "پشتونوالی" رقم زند.

۳) گروه طالبان به نام جهاد به کشتن و قتل مردم عوام بسنده نکرده بلکه گلوی مقتولین را می‌برند سرهای شان را از بدن‌های شان جدا می‌کنند و به نمایش عام می‌گذارند. گروه طالبان بر بیمارستان‌ها حمله‌های انتحاری انجام داده و حتا زخمی‌ها را از بیمارستان کشیده، به ضرب گلوله از پا در می‌آورد. گروه طالبان، بنا بر خصلت ظالمانه‌اش و با پیروی از این اصل "هر که با ما نیست، دشمن ماست"، حتا ملاهای سنتی و علمای دینی دیگر اندیش را با حمله‌های انتحاری به قتل می‌رساند. این گروه بدون "مروت اسلامی و ترجم بشری"،

دختر هشت ساله را با مواد منفجره در خدمت "جهاد" خویش قرار داده و بدن او را به حیث بمب زنده پارچه پارچه مینماید.

۴) گروه طالب، به تنگ نظری عقیدتی و فهم سفت دینی-اش، بدون مراعات اصول شریعت که ایجاب اظهارات شاهدان عینی باشد، حتی زنان حامله را به جرم "روابط جنسی نا مشروع" نخست مستحق "چندین دره" دانسته، پس از آن سنگسار می نماید. گروه طالب "بریدن بینی" زن متهم به "روابط نامشروع" را امر شرعی تعبیر می نماید.

۵) گروه طالب به اساس پیروی از سیاست "تبعیض جنسیتی" و تفکر "مرد سالاری"، دختران و زنان، یعنی نصف از باشندگان افغانستان را از هر نوع حقوق مدنی محروم نموده به آنها اجازه ای آموزش، تحصیل و کار نداده و حتی مانع بیرون رفتن بدون محرم از خانه های شان می گردند. طالبان نمیگذارند که زنان به "حمام" بروند. به این ترتیب طالبان، زنان را در چهار دیواری خانه های شان به زندان ابد محکوم می نمایند.

۶) گروه طالب در دوران "نظام مندی" شان، افغانستان را به لانه ای دهشت افکنی بین المللی تبدیل کرده، حاضر بود تا بخش هنوز هم ویران نشده ای افغانستان را قربانی اسامه بن لادن، رهبر سازمان دهشت افکنی القا عده نماید، ولی او را تسلیم نکند. این گروه تا امروز از اعمال "القا عده" فاصله نگرفته است و آن را محکوم هم نکرده است. برعکس در پیروی عقیدتی خویش، خود به حمله های دهشت افکنی با تعبیر روش سلفی دست می زند. گروه طالب آواز دلنواز موسیقی و زمزمه های دلپذیر هنری را ممنوع قرار داده، "میله ای گل سرخ" را غیر اسلامی خوانده است. "کتاب سوزی" را وجیهه ای دینی ساخته و با تخریب تندیس های بودا در بامیان میراث تاریخی و فرهنگی کشور را با خاک یکسان نموده است.

۸) گروه طالب با دستگیری حلقه های بنیاد گرای بیرونی و به ویژه با پشتیبانی استخبارات نظامی پاکستان (ISI) روزانه در سرزمین هندو کش آشوب بر پا می نماید و به مثابه ابزار زور "اسلام آباد" تبدیل گردیده است. با در نظر داشت این نکات، آیا در روند "گفتگو" با طالب کدام تضمینی وجود دارد که کادر طالبی یک قدم و لو کوچک هم باشد از این اعمال خویش عقب نشینی کند. اگر بحث روی این باشد که بخشی از "نیرو های نرمش پذیر" طالبان را از هسته ای مرکزی آنها جدا نمود، این نکته در عمل بدون "شورای عالی صلح" نیز تطبیق گردیده است. آیا شماری از وزیران، دیپلمات ها و کادر های مهم اسبق طالبی، حتی تا سطح شورای ملی افغانستان دهشت افکنی طالبی بیانگر این پدیده نیست که "گفتگو" با طالب، در چهارچوب موجود دور از درایت سیاسی و موازین دموکراسی بوده، در بهترین صورت منجر به تقویت و رشد نظام تمامیت گرای دینی می گردد که در اثر آن سرزمین افغانستان، دوباره به محل تجمع و پناهگاه های گروه های افراطی و حلقه های دهشت افکنی جهانی مبدل خواهد گردید. جایگاه گروه رهبری طالب در "دادگاه بین المللی جنایات جنگی در دن هاگ" بوده، در آنجا باید با آنها محاسبه حقوقی و تصفیه حساب تاریخی صورت گیرد.

افغانستان برای بیرون رفتن از بحران موجود، به یک طرح صلح گسترده ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز دارد که از یک طرف در برگیرنده ای ابعاد رشد دموکراسی، انکشاف متوازن سمتی، امحاء فساد اداری و از بین بردن وابستگی به "اقتصاد مواد مخدر" و در فرجام حاوی تدابیر آگاهانه و فعال در راستای "ملت شدن" باشد. از سوی دیگر این رهیافت باید در چارچوب "همکاری های منطقوی" از طریق ایجاد و پیاده کردن تدابیر "اعتماد سازی" با "خواست های امنیتی" و "علاقی اقتصادی" کشور های همسایه در هم آهنگی قرار گیرد.

چکیده نوشتار

بنیاد گرایان تکفیری طالب خود را در خدمت خدایی معرفی می کنند که خونریزی دگر کیشان، دگر اندیشان و دگر پوشان را صواب دانسته، به غنیمت گرفتن مال و منال دیگران را فرض دانسته و برده آفرینی انسان های آزاده و

کنیز سازی دختران دگر کیش را وجیهه دینی می خواند. بازیگران این آیین، سیاه اندیشانی اند که در مبارزه علیه خرد ورزی، فرهنگ و دانش پروری و در اخیر به مبارزه علیه آزادگی قیام کرده اند.

گروه طالب با شیوه ی کار التقاطی -اش از یک نیروی "نظام مند" تحمیلی بیرونی به یک گروه آشوبگر سیاسی و ابزار راهبردی حلقه های مختلف، به ویژه از پاکستان تبدیل گردیده است. حمله های دهشت افکنی، نادانی سیاسی و عدم درک سالم فرهنگی گروه طالب از بدو امر متضاد، دو وجهی و رسوا پیشه بوده اند. چیزی که گویا طالب به نام "اسلام" پیاده کرده است، در بخشی از نکات با "اسلام" در تضاد قرار داشته و در بخش دیگر که گویا به نام آموزه های روحیه "پشتون والی" عملی گردیده است، با واقعیت های رسوم و عادات سنتی پشتون ها هم آهنگ نمیباشد. به این ترتیب عملکرد های گروه طالب خود کامه و خود ساخته بوده، آیینی ای نادانی یک جنبش گمراه سیاسی-اجتماعی می باشد که با توسل به زور می کوشد سرزمین کوهپایه های هندو کش را به عصر حجر برگرداند.

بنا بر آن، گروه طالب به مثابه یک گروه التقاطی متشکل از جزم گرایی دینی تکفیری و تبار گرایی توخّش بدوی، در بر گیرنده ای جریانانی است که از نگاه نظامی مهاجم، از نگاه دینی ستیزه جو، از نظر درک اجتماعی نادان، از نظر فرهنگی گذشته گرا و از نگاه ادعای سیاسی تک تباری عمل می نماید. چریک های طالب، مانند گذشته ها بزرگترین مانع ثبات سیاسی در کشور می باشند. در نتیجه هر گروه و حلقه ای که به هر نام و نشان هم باشد در همسویی با این گروه گذشته گرا عمل کند، مسئولیت تاریخی از دست دادن آخرین فرصت نوسازی توام با آشتی ملی و ملت شدن در سرزمین هندو کش را بر دوش خواهد کشید. افزون بر آن، چون این گروه، چون خطر بالکانیزه شدن کشور را میپذیرد، پس خیانت ملی بزرگ را مرتکب میگردد.

رویکرد ها:

[۱] EPD, 514,27.09.96,200.

[۲] Neamatuollah Nojumi, The Rise of The Taliban in Afghanistan, Palgrave, New York, 2002, 154

[۳] (Reuter, Deutsch, 04.10.96,235

[۴] Ira Lapidus, A History of Islamic Societies, , Cambridge University Press, 1988, 721

[۵] Nikki Keddi, An Islamic Response to Imperialism, California, USA, 1983, 53-57

[۶] Bassam Tibi, Al Muammer, , Die Verschwörung, - Das Trauma arabischer Politik, DTV; München, 1998, 168-169

[۷] Said Musa samimy, Afghanistan, Tragödie ohne Ende?, HORLEMANN Verlag; 2003, 276

[۸] Ahmad Rashid, Taliban, Afghanistans Gotteskrieger und der Dschihad, Droemersch Verlag, München, 2001, 356

[۹] www.kabul.express/Dokumente.

[۱۰] محمد اکرام اندیشمند، سال های تجاوز و مقاومت، انتشارات رسالت، 8313، ص 276

[۱۱] Ethnic Cleansing in Mazar: Eye Witnesses Stories, Cooperation Centre for Afghanistan

(CCA), Human Rights Department, Peshawar, September 1989, P. 3-9

[۱۲] Human Rights Watch, 1999, P.5

[۱۳] Amnesty International, 1998,9

[۱۴] Michael Sheridan, in: The Sunday Times, November 1.1989

- [۱۵] همانجا
- [۱۶] ضرب الا سلام، پیشاور، سال 1998، شماره یک
- [۱۶a] قندهاری، طالب محمد حسین: نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، چاپ پیوند، 1362، ص. 29
- [۱۷] اندیشمند، همانجا، ص 274
- [۱۸] جمیل الرحمن کامگار، حوادث تاریخی افغانستان، بنگاه انتشارات میوند کابل 1384، ص 417
- [۱۹] Said Musa Samimy, Ebenda, 122-123
- [۲۰] Reuter, deutsche, 09.12.97
- [۲۱] (Reuter, Asian, 05.06.97)
- [۲۲] سید بهالدین مجروح، سیاست افراطی طالبان تحت پوشش شریعت، پیشاور، 1998، ص 34
- [۲۳] John Pynchon Holms, Terrorism – Today’s Biggest Treats To Freedom, Kensington Books, [۲۳] New York, 1989, 28
- [۲۴] www.whitehouse.gov
- [۲۵] جمیل الرحمن کامگار، حوادث تاریخی افغانستان، بنگاه انتشارات میوند کابل 1384، ص
- [۲۶] Directors of Inter-Services Intelligence, USA 2010, 33
- [۲۷] همانجا
- [۲۸]
- Steffan Tanner, Afghanistan, A Military History from Alexander the Great to The Fall of The Taliban, De Capo Press, USA, 2003, S.292
- [۲۹] (پرویز مشرف: در خط آتش، بنگاه انتشارات میوند، کابل 1385، ص 312
- [۳۰] Jalil Roshandel, Jihad and International Security, PALGRAVE MECMILLAN, N.Y. 2006, 71))
- [۳۱] همانجا، ص 73
- [۳۲] همانجا
- [۳۳] I:\Texte\afgahnistan\ahmad wali krzai\explosion in mousque.htm
- [۳۴] Beyond Bin Laden and 9/11, Shahzad, Syed Saleem, Inside Al Qaeda and The Taliban –) Pluto Press, London 2011, s. 90-96) li
- [35] International Herald tribune, 11 August, 2010,
- و
- (http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/08/08/AR2010080801338.html?wpisrc=nl_politics)
- [۳۶] همانجا
- [۳۷] (http://www.focus.de/wissen/bildung/afghanistan_aid_111731.html)
- [۳۸]
- <http://translate.google.de/translate?hl=de&langpair=en%7Cde&u=http://www.npr.org/templates/story/story.php%3FstoryId%3D104263248>
- [۳۹] (<http://rcafield.blogspot.com/2006/09/hakim-taniwal.html>)
- [۴۰]
- Murders 26 ‘Collaborators’: New Operation Begins,” National (4) (Brian Hutchinson, “Taliban . Post, December 20, 2006.)
- [۴۱]

<http://unama.unmissions.org/Default.aspx?tabid=1741&ctl=Details&mid=1882&ItemID=9955>

www.kabulpress.org [۴۲]

همانجا [۴۳]

همانجا [۴۴]

Amir Mir, US bombs in on al-Qaeda's new head, in www.atimes.com() [۴۵]

Stephan Grey, die Banden von Kandahar, in: Le MONDE diplomatique, Juni 2010, S.6-7 [۴۶]

[۴۷]

http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/2011/06/110630_k01_nato_haqqani_ismael.shtml

<http://www.spiegel.de/politik/ausland/0,1518,druck-771216,00.html> (48)[۴۸]

[۴۹]

<http://www.nytimes.com/pages/world/asia/index.htm>

Press Room, US Department of Treasury, July 22 2010, TG-782)) | (50)[۵۰]

همانجا [۵۱]

USA vermuten Geldgeber der Taliban in den Golfstaaten, in www.spiegel.de.(52)[۵۲]

Times online, May 31, 2010) [۵۳]

www.dawn.com و www.guardian.co.uk [۵۵]